شانه
هوالله تعالی

این مجلد محتوی بر دو کتاب است

(۱) در نحو و صرف خط آریا (ارین) معروف بخط میخی که در امکنهٔ عدیده قدیمه نقش بر سنگ است

(۲) مختصر جغرافی هندوستان طرزی تازه بطریق سؤال و جواب

از تالیفات خردمند فرزانه و فیلسوف یگانه جناب مستطاب نصیرالدین میرزا آقاے

فرصت حسینی شیرازی

ادام الله تعالی ایام حیاته و برکاته

در بندر معمورهٔ بمبئی در مطبع سپهر مطلع ناصری صورت انطباع پذیرفت در شهر محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری
۱۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از ستایش یکتا خدای جهان و درود بر روان پیغمبر آخر الزمان گوید اقل احقر و لاشیٔ اقفر فرصت حسینی شیرازی ابن بهجت غفر لهما که در این اوان که عبارتست از سنهٔ یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری و مطابق است با سنهٔ یکهزار و نهصد و چهار مسیحی در بندر ابوشهر این رساله را که در صرف و نحو خط مسیحی است نگاشتم و بیادگارش گذاشتم

سبب تالیف

از شیراز علیین طراز که مولد و موطن من بنده است حرکت نمودم بعزم هندوستان برای طبع دو سه کتاب از مؤلفات خود زمانیکه وارد بندر مذکور شدم زمام اختیار بنادر بکف اقتدار بندگان جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای رضا قلیخان

سالار

سالار معظم امیر تومان بود

لدی الورود یکی را با حوال پرسیم مقرر نمود و بمحضر انور خویش دعوت فرمود چندان شفقت و مرحمت که شیوه مرضیه بزرگان نسبت بخردان دیدم که بنهایت خجل گردیدم با اینکه تا اینوقت بحضور مبارکش تشرف نجسته بودم

(بلی) سابقاً که ریاست قشون آذربایجان را داشتند وقتی بمناسبتی دستخطی انجم نقط از جانب سنی الجوانبشان رسید و سرافرازی بخشش بنده کمین گردید

نظر باینکه عم کامکارش حضرت مستطاب اشرف آقای نظام السلطنه ادام الله تعالی ایام حیاته پیش از این حینی در فرمانفرمائی مملکت فارس همواره مورد عنایتم میفرمود همچنین پدر بزرگوارش مرحوم برهان الدوله روح الله روحه

در آن ایالت همه اظهار مرحمت مینمود اینک معظّم الیه تا حتی بپدر رو
عمّ خود خسته که در این چند روز توقفم بتفقدات متوالیه و توجهات
عالیه نواخته

همچنین از پیشکار با اقتدار دل آگاه دولتخواه بصیر روشن
ضمیرش یعنی جناب میرزا خلیل الله معزّ الممالک صانه الله
تعالی عن المهالک اشفاق شایان و الطاف نمایان که
از صفات حمیده ایشانست دیدم

اظهار بما ذکر از باب واَمّا بنعمةِ ربّکَ فحدّثْ بود
والّا ساحت جلال این سالار مبرا از آن است که کسی او را
وصف نماید یا حضرتش را مدح سراید

چنانچه باوّل ملاقاتش یافته و بحقیقت دانستم که از چاپلوسی
اشخاص عرفان مآب صدرنشین مُعرض است و از تملّق

مردمان ظرافت آداب مدحت آئین معترض سخن کم میسراید
وچون سراید نیکو و متین فرماید ساده گوئی و ساده نویسی
را دوست میدارد اغلاق و اغراق کلام را منع مینماید

(اعتراض)

این افقر احقر قرب سه سال بود که مطلقاً شعری نسروده
و اصلاً بیتی نگفته بودم که اهمیت دیگر خیالات عالیه و اشرفیت
کمالات متعالیه را بیشتر دیده ام (ویژه) که در این اوان
از فضایح افعال و اعمال جماعتی متشاعر بازار شعر و شاعری
کاسد و متاع سخن سرائی فاسد گردیده (بهرحال) در آنمجلس
صحبت از شعر در میان آمد بتری جستم ظریفی صاحب طبع
بیتی از خود خواند ببحر مجتث مقفّا بحرف نون و طلب جواب نمود
از آنجا که اهل سخن را طبعی است فضول جواب را بقصیده که مشتمل

بر رنج راه سفر است در عرض یک شب ارتجالاً بدون رویه قرار دادم و فردا صبح همان را بآستان ملک پاسبان سالار معظم ارمغان فرستادم (این است)

سفر گزیده ام و دور گشته ام ز وطن — که در وطن همه رنجم نصیب بود و محن

چو اختیار نبودی مرا بحکم قضا — باضطرار رضا گشته ام بترک وطن

بملک فارس مرا قدر را نقدر کاهید — که پر کاهی قولم نبود مستحسن

متاع فضل و هنر بود آنچنان ارزان — که هیچکس نخرید از منش یک ارزن

بویژه آنکه هنر از تنم چنان خیزد — که گوهر از تک بحر و زر از دل معدن

اگرچه صیت کمالم ز قاف تا قاف است — بود چو عنقا در کنج عزلتم مسکن

سخن سرای دگر هست و اهل فضل دگر — سخن سرائی فاضل اگر که خواهی من

نمیشود ز سخن قدر اهل فضل فزون — ز فضل میشود افزوده قدر اهل سخن

سخن سرائی باغی است کاندران باید — سخن سرایان همچون هزار دستان زن

در این حدیقه کنون بر بجای صوت هزار — نعیب زاغ همی بشنوی و بانگ زغن

دلم ز صحبت زاغ و زغن بتنگ آمد — چنانکه همدم غم گشتم و قرین حزن

عنان صبر و سکون شد ز دست بیرون — زدم بعزم سفر زود کوه بر توسن

رهی بپیش گرفتم که در مهالک آن — هلاک میشود از هول دیو و اهریمن

نعوذ بالله زین راه پر ز خاره و خاک — چه خار موزه شکاف و چه خاره پای شکن

یک از مهالک آن دشت اژدها است که هست — هزار مار قوی زیر هر بن ارزن

ز بعد آن کتل پیرزن که از سختی — نه طفل جان برد از دست او نه مرد و نه زن

سپس بود کتل دختر آنکه مرد ز بیم — بکام کام رود چون زنان آبستن

به تنگ ترکان رستم فتد ز پای چنانکه — بچاه ترکان افتاد و شد ز پا بیژن

کمارج و کتلش بشکرد دل و پهلو — مدارج و قللش بشکند سر و گردن

چنان ز رنج ملو غصه بسته راه گلو — که نالهٔ نتوانم نمود یا شیون

به تنگنا شش فرامرز را فتد چو گذار — شود هلاک چو در کام اژدها بهمن

بدین طریق گذشتم ازین مهالک صعب — که تا رسیدم بر آستان میرزمن

خدایگان ملک پاسبان مهین سالار

که خوانده است معظم شهنشه بتر و علن

چند روز متوقف این بندر بودم و منتظر آمدن جهاز برای
رفتن بهندوستان روز نسیم ورود من بنده را فرمود
مختصری از خطوط میخی که بر احجار آثار قدیمه و ابنیه عتیقه منقور
است در کتاب آثار عجم مؤلفه خود نوشته چنانچه ممکن باشد
رساله اکمل از آن تألیف نما

عرض نمودم بلی آنچه در کتاب آثار عجم مذکور و مسطور است مختصر
است و از اختصار گذشته مجهولاتی چند در آن است که پس از
طبع و نشر آن کتاب معلومم شد یعنی نزد (دکتر مَن) المانی
(که شرح حالش بیاید) بتکمیل آن پرداختم اگرچه زمانش خیلی

قلیل

قلیل بود ولی بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله پاره از اصطلاح
آن آموختم از روی بهجت و مسرت فرمود باید همین جا تألیفی
درین مقوله بنمائی بطوری که دست اطناب را از دامان کلماتش
دور داری و پای ایجاز را در میان آری از سخنان مسجع
مقفای مضاف بیکدیگر احتراز کنی عبارات را صاف
و ساده نویسی آنگاه کسی را متکفل طبع آن فرمود که پس از
اتمام بدار الطبعش برد و بانطباعش رسید گی کند
چون تمرد را یک نحوه از سوء ادب دیده انگشت قبول بر
دیده هشتم و این رساله را در مدت چهار روز نوشتم
تقدیم حضور مبارکش نمودم و از بندگان حضرتش اعطار دیده
و تحسین شنودم (بالجمله) نظر باینکه حقوق ارکان دولت و اعیان
ملت را رعایا و برایا همواره باید منظور دارند از این رو معذرت است

که دیده و شنیده را مشهود میدارم (بازمیگویم)
این اظهار نه برای اعلاء شئونات و بزرگواری ان وجود
مقدس است چوکه حضرت حق جل وعلاکه جاعل اشیاء است
وفاعل ما شاء و یشاء رجال مملکت را سبب آسایش
اهل حسب ونسب قرارداده واسباب آرامش صاحبان
فضل وادب پس چنین کس بوظیفه خود رفتار وبتکلیف
خویش عمل نموده است

وکذا این اشعار نه برای افتخار خود بنده است چراکه فقیر را
هر کس شناسا آمده دانسته که هرگز نه کسی را برای صله مدح
سروده ام ونه بجایزه اش وصفی نموده ام کفی بالله شهیدا
پس این اظهار واشعار برای این است که اجله دولت واعزه
مملکت صاحب اختیاران کشور مالک رقابان شکر که

رایات معدلت و فرمانفرمائی برافراخته وممالک را مطرح
اشعهٔ انوار جلال ساخته اند بشنوند وببینند پس بدین
گونه خصائل اقتفا جویند وباین مراسم اقتدار نمایند
(بالجمله) برحسب امر مطاعش این کلمات را ساده نوشتم
چنانکه دیدی وازوصافیش درگذشتم چنانکه نشنیدی
اکنون عنان شبرنگ قلم را بمیدان مقصود منعطف میسازیم
واز خداوند میخواهیم که در این شبه جزیره باعدم اسباب
تالیف وادوات تصنیف چیزی بنویسیم که فاتحین ابواب
کنوز این رموز برآن خرده نگیرند وعیب جوئی نمایند طوری نوشته
آید که مطرح انظار اهل دانش وموقع ابصار صاحبان
بینش باشد افوض امری الی الله
تعالی

بنام یکتا خدای مهربان

مُقدّمةً چند مطلب باید گفته شود برای تشویق ذهن شما و
برای اینکه مستعد شوید در آموختن خطوط میخی

نمیگوئیم از این رساله ما شما در خواندن تمام خطوط میخی کامل میشوید
و مسلّط میگردید بر آنها یعنی چنان آن خطوط را میخوانید که خط نسخ
یا نستعلیق خودتان را ونمیگوئیم از این تالیف منطیق میگردید
و در کلمات خطوط میخی دا د فصاحت و بلاغت را میدهید

ولکن میتوانم عرض کرد اگر بدقّت نظری در این رسالهٔ
ما بفرمائید باز نظری در ثانی همچنین در ثالث و مطالبش را
مرکوز ذهن نمائید و صورت حروف را همیشه در نظر داشته باشید
هر کجا بر احجار از این خطوط ببینند از خواندنش بی بهرهٔ
صرف نخواهید بود (بقول عوام) کور سوادی بهم نخواهید رسانید

حالا مطالب مقدمه را میگوئیم

بدانکه خطوط میخی را از آن جهة میخی میگویند که اجزاء آن تمام
بشکل میخ است (چنانکه مشاهده میکنی) واین اسم ازجملهٔ
مستحدثات مردم است که در این ازمنه بزبانشان جاری است
والّا این خط آریا (ارین) میباشد که در سراهای تخت جمشید
(پرسی پلیس) فارس و بیستون کرمانشاهان و غیر ذلک
بر احجار منقور است

دیگر میخواهیم بدانیم که این خط را از کجا یافته و چگونه خواندند
اگرچه در کتاب آثار عجم که بطبع رسیده شرحی درین خصوص مفصّل
نوشته ام ناچار در این رساله هم مختصری از آن بیان
خواهم نمود

نوشته ام مقدمةً که بسیاری از زبانهاست که بمنزلهٔ اولادند

یک زبانی را که بمشابه پدر است (یا اینکه) مثل شاخه های هستند
که از تنه و کنده درختی روئیده باشند

وگفته ام که غیر از زبان چینی وسریانی وعبری وعربی دیگر زبانها
دراصل یکی بوده اند (نیز گفته ام) بواسطهٔ متفرق شدن اهل
یک زبان باکمنهٔ مختلفه در لهجه ولغاتشان تغییر بهم رسیده
وزبانها مختلف شده (این مطلب تفصیلی دارد و در آن کتاب
مشروحاً نوشته ام رجوع بآن نمائید) دلیل براینکه اکثر
زبانها دراصل یکی بوده باز نگاشته ام که در لغات آنها لابد
مابه الاشتراک است وبعض حروف (مثال زده ام) مثلاً
کلمه (پدر) در انگلیسی (فدر) است وزبان لاتین (پتر)
وبسانسکریت (پتری) وبه بنگالی (پیتر) وهکذا مثالهای
دیگر زده ام اینجا همین قدر کافی است

ماحصل میخواهم بگویم در خطوط آریا (میخی) اکثر لغاتی که
در السنهٔ مختلفهٔ حالیه است یافت میشود خاصه در سانسکریت
که قدیمی تر زبانی است که باقی مانده

وقتی از اوقات در سیوند (نام دهی است)
که بتخت جمشید (پرسی پلیس) نزدیک است فرود آمدم
بخیال افتادم که بسا از لغات تخت جمشیدی در میان آنها
(یعنی سیوندیها) هنوز باشد نظر بهمسایگی و قرب وجوار
آباء واجدادشان بساکنین تخت جمشید
(همین طور بود که خیال کرده بودم) لغاتی در زبان ایشان
دیدم که خیلی نزدیک است بالغات منقوشه بر احجار از
خط میخی

مطلب دیگر که میخواهیم بیان کنیم خط میخی را چه طور

توانسته شد بخوانند وچگونه بدان پی بردند (اگرچه در آثار عجم این را نگاشته‌ام) در سنهٔ یکهزار وهشتصد وشصت واند مسیحی حکیمی مسمی باسپیگل (SPIEGEL) از اهل جرمن نایل شد که خط میخی را بتواند بخواند همت نموده از ملک خویش برخاسته چندین سال باطراف واکناف گردش کرد تفصیل زحمات وی را کتابی باید جداگانه که این مختصر را گنجایش نیست (بر سبیل اجمال گوئیم) بسیار از کتب قدیمه را جمع نمود واز هر طایفهٔ که از زبانهای قدیم اطلاع داشتند کسب لغات کرد وزبان سانسکریت را که گفتیم قدیمی تر زبانهاست فرا گرفت بلغات پارسی وپهلوی وزند وپازند نیز دست یافت وهر زبانی را که با زبان آریا نزدیک بود وبرادر بود تحصیل کرد در این بین اوراقی چند

از پوست کهنهٔ مندرس که بر روی آنها خط (اریا) میخی نوشته بودند وبجدا از آن بخط پهلوی ترجمه کرده بودند بدستش آمد بامداد آن ترجمه خط پهلوی حروف تهجی خط میخی را دریافت وبمددکاری السنهٔ که بالسان آریا (ارین) برادر بودند مفردات سپس مرکبات را فهمید فی الجمله قواعد صرف ونحو آنها را نیز ادراک نمود

پس از اسپیگل مذکور حکمای دیگر پیروی او را کردند رفته رفته تکمیل نمودند هرکدام که اشتباهی در خیالشان دست داده بود دیگری از روی اجتهاد رفع آن اشتباه را نموده مظنون خود را در تالیف خود ثبت وضبط مینمود تاکنون بجائی رسیده که بخوبی خوانده میشود

دیگر از مطالبی که باید دانسته شود این است که در این

خط مجهولاتی باقی است که تاکنون برای احدی مکشوف نگردیده
مثل اینکه ما نمیدانیم اسم حروف تهجی خود را چه میگفته اند
یا اسم بعض از اشیاء که بکلی نامی ازان در کلماتشان دیده
نشده چه بوده (مثالی بزنیم) آئینه که در عربی مراة است
در کلمات آنها استعمال نشده ماهم نمیدانیم به آینه چه میگفته اند
دلو که بفارسی دول گویند در الفاظشان نیست ما نیز بیخبریم
که بزبان آنها چه بوده وقس علی هذا

تنبیه چندی قبل و پس از تالیف کتاب آثار عجم حکیمی
دانشمند و سیاحی بی مانند موسوم به دکتر مَن
(Dr. Mann) آلمانی بشیراز جنت طراز آمد که
تحصیل زبان سیوندی و کلانی عبدوئی وفیلی نماید
با فقیر آشنا شده بعض از لغات عرب را از بنده تشکیل می پرسید

ازخط میخی باخبر و کاملاً میدانست چند روزی بتکمیل آن خط نزد
وی پرداختم و تا اندازهٔ مجهولاتی را معلوم داشتم
اینک هرچه ازان حکیم دانشمند آموخته ام در اینجا
مینگارم بعونه تعالی

اگر چنانچه ملاحظه فرمایند که پارهٔ از مطالب این رساله
با انچه در کتاب آثار عجم است تغایر دارد براین ذرّه خرده
نگیرند و بحث نمایند مثل اینکه در انجا نوشته ام حرف (چ)
سه نقطه و حرف (ق) ندارند و در این رساله خلاف آن
ظاهر شده که هم چ نوشته ام هم ق وهکذا در مطالب
دیگر که فی الجمله مغایرت است

البته انسان گاهی برخطا میرود پیش ازاین از قصور معلّم
تقصیر کردم اکنون از کمال آن تکمیل نمودم همه کس میداند

که ازاینگونه اشتباهات برای همه خواهد بود چنانکه در کتاب
(اسپیکل) که معروف باسم مصنف آن است و بزبان
آلمانی نوشته شده دو قسم از الف و باء را مرقوم داشته که
دیگران اشتباه کرده اند همچنین دیگری چیزی دیگر یافته بر آنچه
نوشته اند افزوده

اینها همه مقدمات بود حالا از اصل مقصود سخن می رانیم

وبالله التوفیق

بدانکه خط منقور بر احجار مشهور بمیخی بر سه قسم است

(اوّل) بابلی که سابق ترین آن خطوط است

(دوم) استوریا که پس از بابلی تشکیل یافته

(سوم) ایرائی که بعد از آن دو خط در آمده و این خطوط
سه گانه چندان فرق ندارند مگر فی الجمله در سیاق مختلفند

امّا دو قسم اوّل (یعنی بابلی و استوریا) در بهستان (بیستون)
اگر هست همچنین در بابل و شوش دیده میشود

امّا قسم سیم در امکنهٔ مذکوره یافت میشود و در تخت جمشید
(پرسی پلیس) همان ایرائی الّا چند سطری بخط بابلی و استوریا
دیده شده و این خطّ سوم باصطلاح ناسخ آن دو خط پیش میباشد
محل اعتنا خط میخی ایرائی است و ما در این رساله
همین خط را میسنگاریم

بدان حروف خط میخی باصطلاح ابجدی یا ابتثی عددش
بیست و سه است (۲۳) ولی بعض از حروف آن دو رقم
یا سه رقم است (مثلاً) میم سه رقم است و او سه رقم
خاء معجمه دو رقم بنا بر تفصیلی که بعد از این مذکور شود .

ترتیب حروف مذکوره را ما نمیدانیم بچه نحو بوده یعنی

چنانچه شما میگوئید (ا)(ب)(ت)(ث)(ج) الی آخر بر
نحوه ابتثی یا میفرمائید (ا) (ب) (ج) (د) (ه)
برطریقهٔ ابجدی

هرگز بر ما معلوم نکردیده که آنها حروف خود را بچه ترتیب
نگاه میداشته اند مگر اینکه یکی از خفتگان دخمه های آنجا
را از خواب مرگ بیدار نمائید و از او پرسش فرمائید (این هم که
امریست محال)

همچنین بر ما مجهول است اسما حروف ایشان (مثلاً)
نمیدانیم آن حرفی که شما انرا از حروف لب میدانید و صدای
مخصوص دارد نامش را میم کذارده اید در حروف
تهجی خودتان ایشان ان حرف را که در حروف تهجی خود
دارند و همان صدا را دارد چه نام کذارده بودند آیا میم

میکفتند

میکفتند یا (ما) می نامیدند یا (مو) میخواندند یا (می)
استعمال میکردند ما بیخبریم کسی را میخواهد از این دار وجود
سفری بعدم رفته مردمان آن زمان را ملاقات کرده
و معلمین آن زبان را پرسش نموده تا از اسم و مسمی و ترتیب
این حروف او را آگاه سازند (گویا این هم ممتنع است)
میفرمائید پس چه باید کرد عرض میکنم همین قدر
که ما بفهمیم و بدانیم حروف مذکوره چه صدا میکرده و چه صوت
داشته ما را کافی است برای خواندن کلمات و دریافتن
مطالب ایشان

در کتاب آثار عجم نوشته ام علّت اینکه بعض از حروف میخی سه
رقم یا دو رقم است چیست

(اینجا هم اشارتی میکنم) میکویم رسم ایشان این بوده

که بعض از حروف که مفتوح استعمال میشده برقمی مخصوص مینوشتند
وهمان حرف هرگاه مکسور بوده بصورتی دیگر می نگاشتند نیز
همان حرف که مضموم واقع می شده بشکلی دیگر مرقوم میداشتند
(بنابراین تقریر که کردیم عدد حروف تهجی بیست وسه
گانهٔ ایشان متجاوز از پنجاه است)

ایضاً گفته ام که اگر کسی سؤال کند که چون برای
حرکات سه گانه سه رقم حرف باید باشد (یعنی هر حرفی
سه قسم باشد) پس چرا بعض از حروف آنها دو رقم یا یک
رقم است ازاین گذشته برای سکون (حرف ساکن)
چه رقم خواهد بود

جواب میگویم هر حرفی که دو رقم است (مثلاً) مثل
جیم یک نقطه و جیم سه نقطه وکاف پارسی آن رقمی که

که ازان فاقد شده مستعمل ایشان نبوده همچنین هر حرفی
که یک رقم است مثل فا و قاف و ها دو حرکت دیگر دران
مفقود و بدان دو حرکت استعمال نمیکردند

اما حرف ساکن همان (ف) و (ق) و (هـ) میباشد
که همیشه ساکن هستند در صورتی که بعد از آنها الف نباشد
ولی اگر الف مفتوح بعد از آنها واقع شود خود مفتوح میشوند
واگر الف مکسور باشد مکسور میشوند واگر الف مضموم باشد مضموم
میکردند پس معلوم شد که فا و قاف و ها که الفی بعد از
آنها نباشد ساکن استعمال میشوند
پس حروف ساکنه پیدا کردیم

باز هم میگویم غیر از حروف مذکوره یعنی ف وق وه
حروف دیگر که در اول کلمه واقع شوند وبعد از آنها الفی نباشد

ساکن میباشند

البته میفرمائی ابتدا بساکن محال است عرض میکنیم محال نیست عربها محال میدانند من خود میتوانم ابتدا بساکن نمایم واین مطلب را در آثار عجم نیز گفته ام

ماحصل سخنان ما این شد که حروف مسمی بمیخی بسیاری از آنها ساکن استعمال میشوند درصورتی که بعد از آنها الفی درنیامده باشد که اگر الفی درآمد متحرک خواهند بود بمقتضای آن الف

یعنی اگر الف مفتوح است مفتوح میشوند واگر الف مکسور است مکسور واگر الف مضموم است مضموم میگردند وگاهی هم بدون اینکه الف بعد از آنها درآید خود مفتوح یا مکسور یا مضموم هستند بنابراختلاف اشکال سه گانه

که دارند

که دارند اما (فا) و (قاف) و (ها) خصوصیتی دارند که همیشه بدون الف ساکن اند وباالف متحرک ونمی شوند بدون اینکه الفی بعد از آنها باشد متحرک شوند

خوب بفهم

الحال حروف تهجی میخی را بترتیب ابتثی خودمان میگذارم وباید بدانی که وضع نوشتن خط ایشان از طرف یسار بوده بسمت یمین یعنی شروع بنوشتن که مینمائی باید از سمت دست چپ باشد

مثل خط انگلیسی و فرانسوی ونحوهما

از برای سهولت فهم شما جدولی رسم مینمائیم ودر آن جدول حروف مذکوره باقسام مهام تباً بترتیبی که خود فکر نمودیم مینویسیم

امید که درست بحافظه بسپارید

حروف	مفتوح	مکسور	مضموم
ا	𐎠	𐎡	𐎢
ب	𐎲	𐎲	𐎲
پ	𐎱	𐎱	𐎱
ت	𐎫	𐎫	𐎬
تر	𐏂		
ث	𐎰	𐎰	𐎰
ج	𐎩	𐎪	
چ	𐎨	𐎨	
خ	𐎧		𐎧
د	𐎭	𐎮	𐎯
ر	𐎼	𐎼	𐎽
ز	𐏀	𐏀	𐏀

حروف	مفتوح	مکسور	مضموم
س	𐎿	𐎿	𐎿
ش	𐏁	𐏁	𐏁
ف	𐎳		
ق	𐎤		
ک	𐎣	𐎣	𐎤
گ	𐎥		𐎦
م	𐎶	𐎷	𐎸
ن	𐎴	𐎴	𐎵
و	𐎺	𐎻	𐎺
ه	𐏃		
ی	𐎹	𐎹	𐎹
علامت فاصله	𐏐		

چون حروف را شناسا آمدی و دانستی برای
هریک سه رقم یا دو رقم است بتفصیلی که بیان نمودیم

سؤال نماکه اگر برای بعض حروف در مقام مفتوح
بودن رقمی است و در حال مکسور بودن رقمی دیگر و در مضموم
بودن رقمی دیگر پس چرا می بینیم بعض از آنها مفتوح و
مکسور و مضمومش بیک رقم اند مثل (ب) بار موحده
و (پ) بار سه نقطه و (ث) ثار مثلثه و (ز)
زار معجمه و (س) مهمله و (ش) شین معجمه و (ی) یار
مثناة تحتانیه

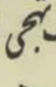
جواب میدهم بلی همه به یک رقم اند اما مفتوح
ومکسور و مضموم بودن آنها از قرائن معلوم میشود اشخاص
متتبع چنین استنباط نموده اند که شاید هر حرفی که

رقمش

رقمش در صورت مفتوح ومکسور ومضموم بودن یکی است
در محل وقوع اعرابشان فرق کند مثل محل اسمار وافعال
ومصادر وصفات وغیرذلک که از مطالب بعد مفهمی

دیگر باید بدانی که سه حرف دارند بمنزله حروف علّه
در عربی که آن واو والف ویار باشد در انگلیسی نیز
حروف علّه دارند که آنها را (وُاوُل) نامند شش حرف
است (AEIOUY) وچنانچه سه حروف
علّه در عربی وشش حروف واول در انگلیسی از برای ایشان
انقلاب وتغییر است در سه حرف علّه مینخی نیز انقلاب
است واین حروف علّه در مینخی همان ۳ رقم الف
است که صورت آنها را در جدول دیدی یکی رقم
مفتوح ویکی رقم مکسور ودیگری رقم مضموم بود

(بیان این مطلب) ممدود بودن بعض کلمات ایشان بالف مفتوح است همچنین تمامیت برخی از کلمات بوجود هر سه رقم الف است که درحقیقت گویا این الفها بمنزلهٔ اعراب اند چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد دیگر اینکه کاهی منقلب میشوند مثل اینکه الف مکسور بیا و الف مضموم بواو قلب میشود مثال همه اینها را عنقریب خواهی فهمید (وبالجمله). بجهات مذکوره سه رقم الف را حروف علّه خوانده اند

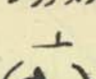
دیگر بدان که یک حرف از حروف تهجی آنها بود که آنرا (تق) خوانده ایم بدین صورت 

سؤال فرما که این حرف چه صدا میکند آیا تاء مثناة فوقانیه است یا راء مهمله

جواب میگویم نه تا راست و نه را بلکه تا و را را معاً میباشد یعنی در کلمات همین تر صدا میکند

اگر بگوئی در زبانی این حرف نظیر دارد (میگویم بلی) در حروف انگلیسی حرفی دارند بدین شکل (X) اسمش اِکْسْ میباشد و آن نه الف است نه کاف نه سین بلکه در کلمات انگلیسی صدای کاف و سین را معاً میدهد

پس این حرف (تر) نام همان حال را دارد صوت آنرا در کلمه مثالاً عنقریب خواهی فهمید

دیگر اینکه علامتی دارند در اواخر کلمات میگذارند و آن علامت این است () درحقیقت این علامت فاصل میان مطالب است

دیگر از برای حروف مسطورهٔ مذکوره اصواتی و مخارجیست

حالا شما بسیار تعجب میکنید بلکه مضحکت میشوید میفرمائید این
چه سخنانی است و این چه افسانه ایست بر فرضی که
اصوات حروف را دانسته باشند اما مخارج آنها را از
چه راه یافتند هرگز ما باور نمیکنیم

من بنده نیز از انکار شما میخندم و عرض مینمایم اگر
ما بخواهیم تمام دلایل خود را در انکشاف این مطالب بیان
کنیم همان دلایل کتابی میشود کبیر و شما هم مُجاب میشوید
آنوقت باز میخندید اما این خنده از روی حیرت است
نه از انکار پس تصدیقی میفرمائید و میگذرید ما هم اوقاتی را
بیهوده صرف نموده ایم که شما را حالی کنیم

باز خوب است که شما منکر دانستن مخارج حروف میخی میشوید
و انکار در اصوات آنها ندارید اشخاصی هستند که منکر اصل

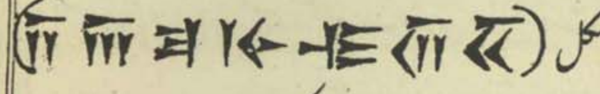
مطلب اند و میگویند تمام اینها افسانه و دروغ است

چندی قبل یکی از منشیان ایالت فارس میگفت اصلاً
و ابداً احدی حروف میخی را نشناخته و پی بحقیقت آن نبرده
هر کسی بخیال خود سخنی گفته و لافی زده

من بنده که شنیدم عرض نمودم من هم مثل شما اعتقاد دارم
اما چه کنم با اینکه الان در فرنگستان مکتب ها تشکیل داده اند
برای آموختن این زبان هزارها معلم و متعلم حاضر اند برای اعلام
و استعلام از جهة تفهیم و تفهم چندین سال است که حکمای
اروپا افزون از هزار نفر آمد و شد برای انکشاف و حل
همین مسئله مینمایند و در هر دولتی زیاده از هزار جلد کتاب در این مقوله
نوشته شده است

از اینها گذشته از اجتهاد خود نکتهٔ عرض میکنم

بعد از آنکه من بنده را مثلاً حروف میخی آموختند و فی الجمله لغاتش
را تعلیم دادند عبورم افتاد بسرائی که برروی سنگ صورت
دارا پادشاه را نقش کرده اند ومن دانستم که این دارا
است (از کجا دانستم) از اینکه در تمام تواریخ دیدم نوشته
اند در فلان شهر و فلان مکان دارا که انرا داریوش میگفتند
صورت خود را در انجا نقش کرده پس محقق شد که این
داراست بالای سر آن صورت هم خطوط میخی دیدم
باین شکل

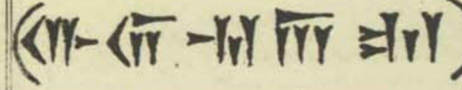


حرف دال را وحرف الف را که شناختم همچنین شین را
شناختم (مثلا) ووقتی دیگر در تاریخ دیده بودم که داریوش
متمرد وکردن فرازی را دستگیر کرد وهلاک نمود وصورتش را
در فلان کوه (بیستون مثلاً) نقش نمود واسم آن شخص سرکش متمرد

گوماتا

گوماتا ماگوش بود پس این نام را هم فرا گرفتم وقتی گذارم
بدان جانب افتاد صورت دارا را دیدم که بعینه همان صورتیست
که پیش از این در سرای مذکور دیده بودم یقین نمودم این داریوش
است (دارا) صورت شخص متمرد را دیدم در حالتی که مقید و
اسیر است بالای سر این شخص بخط میخی نوشته

(گوماتا)



(ماگوش)



صورت میم را از اول کلمهٔ ماگوش با میمی که حرف سوم
گوماتا هست مطابق نمودم دیدم یکی است پس میم را
شناختم صورت شین که سابقاً در کلمهٔ داریوش
دیده بودم تطابق نمودم با شین ماگوش دیدم نیز
یکی است پس شین را یقین کردم که بدان صورتست

همچنین صورت واو وصورت الف را شناسا آدم

وکذا وکذا وکذا قیاس کن این سخن مرا که تا بچه حد و بچه

اندازه حروف را میتوان شناخت و پی بکلمات بردو بمطالب

دست یافت

پس از چون منی نادان که این اجتهاد بظهور رسد بپن آنهائی

که چندین زبان تحصیل نموده اند چه قدر مطالب دریافت کرده اند

حالا که قدری باور نمودید که یافتن و پیدا کردن اصوات

حروف حقیقت داشته و افسانه نبوده میگوئیم

در پیدا کردن مخارج آنها بی اصل و بی حقیقت نیست

باین طور که از روی طبیعت انسان استنباط مخارج میشود

همچنین از وضع بکلمات زبانهائی که نزدیک باین زبان است

و در این زمان است (مثل زبان سانسکریت) وغیره بمخارج

حروف میخی پی برده اند

بیان مخارج حروف این است که بحسب مخرج

حروف میخی را ده قسم نموده اند

قسمی بمنزله حرف علّه اند وآن سه حرف است که مذکور و مرقوم

گردید و دانستی

قسمی دیگر از حروف مخرجشان آخر حلق است

قسمی دیگر اوّل حلق

قسمی را مخرج میان و فضای دهن است

قسمی دیگر در خیشوم با غُنّه گفته میشود

قسمی دیگر روی زبان است

قسمی دیگر با تیزی سر زبان ادا میشود

قسمی بسر زبان ادا میشود بالرزش

قسمی میان دندان با صفیر
قسمی را مخرج لب است

ومیگوئیم احیاناً مخرج هر حرفی از حروف مذکوره که مخالف باشد با انچه در تجوید عرب مرقوم است محل ایراد کسی نخواهد بود چراکه انچه ما در اینجا مرقوم میداریم از قول چند نفر از حکمای فرانسوی و اسپیکل سابق الذکر و دکتر مَن جرمنی استاد فقیر است که از روی بصیرت و بقرار این زبانهای نزدیک باین زبان دریافت نموده اند و در کتب عدیده تفصیل داده اند و مدعی هستند که متکلمین بلغات (اریا) میخی بهمین لهجه کلمات را ادا مینموده اند

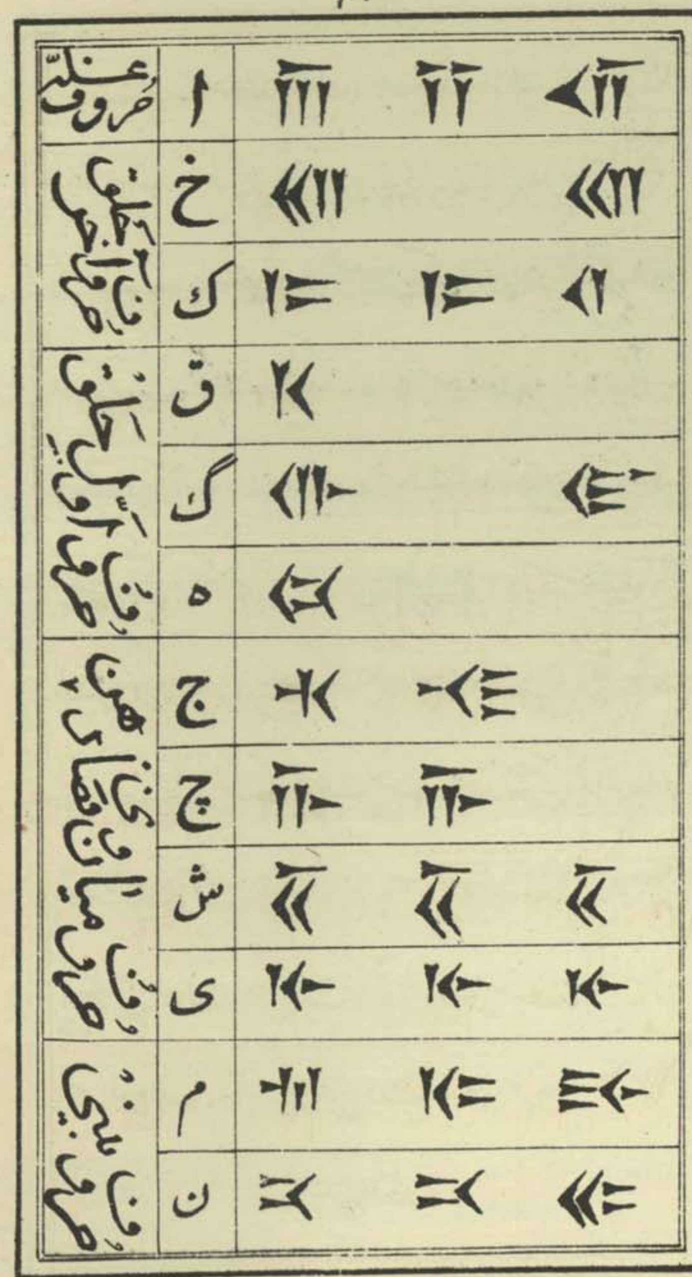
البته دلیل میخواهید میگوئیم انچه را که

ازبعض

ازبعض ایشان شنیده ام این است (اجمالاً) بسیاری از لغات خط میخی (ارین) یا (اریا) در زبان سانسکریت وغیره دیده می شود اهل آن زبان در این زمان حروف آنرا بمخارج مذکوره ادا مینمایند و در تجوید شان بنهج مذکور ثبت وضبط نموده اند باین دلیل میگویند بسا که در آن زمان هم بهمین لهجه ادا مینموده اند دلایل دیگر نیز دارند که اینجا گنجایش ذکر آنها را ندارد بجهة اینکه قرب پست مقدمه میخواهد دلیلی اقامه شود

بجهة سهولت دریافت وتشویق ذهن شما اقسام دهگانه حروف را بحسب مخرج در جدولی مرقوم میداریم

(این است)


حروف علّه
ا
خ
ک
ق
گ
ه
ج
چ
ش
ی
م
ن
حروف بینی


د
ت
ث
ر
ز
ذ
س
ب
پ
ف
و
حروف لب

مخفی نماناد که این زبان با زبان پارسی حالیه با چندان
بیگانه نیستند شخص بصیر که قدری توجّه در کلمات ایرانی
(میخی) بنماید نیکو میداند آن بمنزلهٔ شالوده و بیخ دیوار
است و پارسی حالیه بمثابهٔ جدار آن اصل و بیخ
که بهم ریخته و اجزائش درهم شده باشد (نظر باینکه
با زبان پارسی حالیه خیلی لغات السنهٔ متفرقه مخلوط و
مشوب است) بهر حال میان این زبان حالیه پارسی خالص
با آن زبان اشنائی بلکه خویشی است

چه قدر از کلمات ان زبان الان در محاورات پارسی خالص ما
(دون عربی وغیره) جاری است نهایت اکثر و اغلب
تقلیب و تحریف و تخفیف یافته

بسیار دیده میشود در زبان اهل دهات که بسیاری از لغات

ایرانی

ایرانی هست (قصهٔ سیوند را پیش از این مرقوم داشتم)
که بسیاری از لغات تخت جمشیدی در کلمات ایشان یافت
میشود همچنین در دیگر دهات اطراف فارس

(بالجمله) ما در اینجا چند لغت آریا را (ارین) که خط ان در
تخت جمشید است مرقوم میداریم تا بدانی که آنها همین
پارسی زبان ما است که بتغییر زمان متغیّر شده و نیز این
لغات را فرا گیری تا بعد که از نحو و صرف آن سخن میداریم
بصیرت پیدا نمائی

آپی بهمزهٔ ممدوده و پارسه نقطه و یا ساکنه بمعنی آب است

اَشتی بروزن هستی بمعنی (است) میباشد که در محاوره
میگوئی فلان است یا زمین است یا جان است

اَسماناً بفتح همزه و سکون سین مهمله یعنی آسمان

انترا بفتح همزه وسکون نون وفتح تار قرشت بمعنی اندرا ست
چون اندر چاه واندر زمین وکوها

برتا بفتح بار موحده ورار مهمله وتار قرشت یعنی برادر

بستا بفتح بار ابجد وسکون سین سعفص وتار قرشت بمعنی بسته
است مانند بستهٔ گل وبستهٔ کاغذ ونحو ذلک

پتا بفتح پای سه نقطه وتار مثناة فوقانیه پدر است

پترا بفتح پای سه نقطه وتار ورار قرشت بمعنی
پسر است

توم بضم تار قرشت وسکون واو ومیم بمعنی تو میباشد
که در عربی انت هست

داتا بدال مهمله والف وتار قرشت بروزن دارا بمعنی داد
است مقابل ستد

دوستا بضم دال ابجد وواو هوز هر دو وسکون سین سعفص
وتار قرشت بمعنی دوست

راستا برار مهمله والف وسکون سین مهمله بمعنی راست
مقابل دروغ است

کارا بکاف تازی بروزن یارا بمعنی کار است که در
عربی فعل گویند

گوشا بکاف پارسی مفتوح وسکون واو وشین معجمه
والف بمعنی گوش است که بعربی اذن گویند

منا بروزن خطا بمعنی من است که عرب انا گوید

ناما بنون بروزن دانا بمعنی نام است که عرب اسم گوید

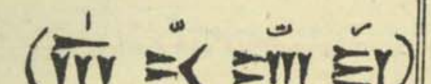
نیپشتا بنون مکسوره ویار حطی وپار سه نقطه
مکسوره وشین قرشت ساکنه وتار بمعنی نبشته است که

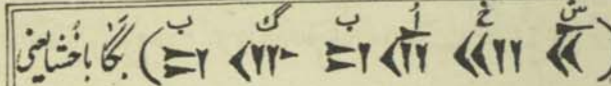
نوشته میکوئی

هَوُرَوا بفتح ها وسکون واو وفتح را مهمله و واو و الف
بمعنی هر میباشد چنانچه کوئی هرکس وهرچیز مثلاً بهمین چند
لغت اکتفا مینمائیم

چون دانستی این زبان ریشهٔ زبان فارسی است و
بقول استاد من (دُکترمَن) پدر زبان ماست وزبان ما
نتیجهٔ آن است وازاین لغاتی که ذکر کردیم قدری
بآن زبان اشنائی پیدا نمودی

باز قدری از لغات دیگر ایشان بازار رسم الخطشان
مرقوم میداریم که بگوش هوش بشنوی وبچشم دل ببینی
خوب ملتفت باشی

 اَنتر بمعنی اندر است

 بگا باخشا یعنی
خدابخش چوکه (بگا) بمعنی خداست و (باخشا) بمعنی بخش
برای توضیح نیز میکوئیم که فتحه بار درخود باراست که خواندی
ودانستی والف بعد از کاف درهمان کاف است که گفتیم
این کاف برای رقم مفتوح است که باشباع فتحه رایحهٔ
الف حاصل شده لهذا نباید این الف را بمد بخوانی همچنین با
دوم رقم بار مفتوحه است بعد از ان الفی است که رقم مضمومه است
وبعدازان خا رقم مضمومه وبعدازان شین رقم مفتوحه است
که باشباع فتحه الف حاصل کردیده
(اکرکوئی دربعض جاها چرا باشباع فتحه الف حاصل شده است
امادر بار اوّل الف حاصل نکردیده که باگا نگفتی وبگا گفتی) میکویم
نخست باید بدانی که درانجاها که گفتیم از فتحه الف حاصل شده

مقصود این نیست که واقعاً الفی ظاهر باشد بلکه باید دهان طوری
گشود که مخاطب رایحهٔ از الف بشنود همچنین در نوشتن که الف
نوشته شد برای این است که بدانی اینجا جای اشباع است
امّا در آنجا که حرف مفتوح است والف حاصل نگردیده و بنوشتن
هم نیامده انجا باید دهان چندان گشاده نشود
اگر باز پرسی که محل گشادن دهن و عدم آنرا از کجا یافتی و دانستی
میگوییم بقسر این دیگر یافته شده که تفصیلش درینست بسیار
عجالةً این مطلب را سماعی بدان
(برویم بر سر مطلب) (𐎲𐎠𐎪𐎡) باجی یعنی
باج است در این ماده بیاناتی داریم شاید در ضمن آن بیانات
قواعد نحوی وصرفی آنها را بیابی اینجا سه مطلب بیان مینمائیم
(اول) اینکه گفتیم برای هر حرفی رقمی وضع کرده اند ولی برای

بار مفتوحه و مکسوره و مضمومه همه یک رقم است از قراین فتح
و کسر و ضم آنرا می فهمیم در لغت مذکور بار مفتوحه استعمال
شده (چرا) برای اینکه پس از بار الف است از اینجا میدانیم که
این بار باید مفتوح باشد
(ثانی) در لغت مزبوره حرف سیمش جیم مکسوره است بعد از آن
الف مکسوره است کسره جیم و الف مکسوره که باهم جمع
شده اند و ترکیب یافته اند (ی) از انها حاصل شده یعنی
برحسب قاعده باید ان کلمه (باجِ اِ) بشود ولی بسبب ترکیب
مذکور باجی شده
حالا این قانون را بحفظ دار که کسرهٔ حرفی که با الف مکسوره
جمع شد (ی) میشود چنانکه دیدی
(ثالث) در این اثنا که تحقیقات سابقه را نمودیم نکته دیگر یافتی

یعنی دانستی وجه اینکه چرا سه رقم الف را حرف علّه دانستند
چونکه دیدی که بعد از کسره حرف یا رخوانده شد و بعد از الف
مفتوحه که حرف دوم بود الفی ساکن تلفظ کردیم
(𐎱𐎠𐎼𐎿) پارسا بمعنی پارس است تحقیقی که
در لغت باج کردیم در این (پارس) نیز ثابت است و
اشباع فتحه سین را که در آخر است و الفی از آن حاصل شده
البتّه فراموش نموده بتفصیلی که سابقاً گذشت
(𐎱𐎿𐎠) پسا بمعنی پس مقابل پیش است مخفی نماند
که اگر الف مفتوحه در آخرش نبود پس خوانده میشد
پس فتحه را اشباع میکردیم پا میکردید ولی اکنون که الفی در
آخرش درآمده ممدود خواهد بود باین طور (پسا)
ازاین تقریر باز مطلبی تازه یافتی و فرق میان (پارسا و

پسا) را دانستی که در اول فقط سا بدون مدّ است ولی در
دوم سا ممدود است
(𐎠𐏁𐎣) اشکا بمعنی خشک است الف و شین
و کاف مفتوح است و آخرش باشباع فتحه الفی حاصل شده
امّا الف کوتاه غیر ممدوده که شنونده شک داشته باشد
که آیا آخرش الف هست یا نیست
(𐎫𐎣𐎲𐎼) تاکا بارا یعنی تاجور در
تمام آنها الفات اشباعی است طوری باید تلفظ کرد که مستمع نداند
که آنها الف دارند یا ندارند
(𐎭𐎼𐎹) درایا بمعنی دریاست تحقیق الفات
که شده در این معمول دار
(𐎭𐎼𐎢𐎥) دراگا بمعنی دروغ است

(𐎭𐎿𐎫) دستا بمعنی دست است

(𐎳𐎼𐎶𐎠𐎴𐎠) فراماناآ بمعنی فرمان است الف اول خیلی کوتاه است چراکه از اشباع حاصل شده اما الف دوم وسوم بواسطهٔ فتحهٔ میم وفتحهٔ نون بلند وممدود اند

(𐎣𐎢𐎳) کوفا بمعنی کوه است بازبدان که رقم کاف در اینجا مفتوح است بعدازان الف مضموم که رائحه از واوجین تکلّم دارد بعدازان فا مفتوحه والف آخر اشباعی است بطریق مذکور

(𐎶𐎠𐏃) ماها بمعنی ماه است که قمر باشد الف اول ممدود والف دوم بسیار کوتاه بطریق مرقوم وعلت آن مدو سبب این راکفتیم وفهمیدی

(𐎧𐏁𐏂) ششرا بمعنی مهراست که خورشید باشد

(𐎴𐎡𐎹) نی بکسر نون وتشدید یا بمعنی نه است که عرب لا کوید (حرف نفی) در این لغت حرف دوم الف مکسوره است وحرف سیم یا راین دو حرف کویا بمنزلهٔ یا مشدده میباشند

(𐎺𐏀𐎼𐎣) وزرکا بمعنی بزرک است مقابل کوچک

این مطلب را هم باید بدانی که لغات مذکوره مرقومه تمارا باشتباه نیندازد که انچه ایشان لغت دارند همه قریب بزبان ما باشد (یعنی فارسی) چه بسیار بسیار ازلغات غریبه دارند که ربطی بالغت ما ندارد

(𐎠𐎢𐎼𐎶𐏀𐎭𐎠) اارمزدا

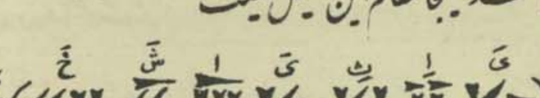
یعنی خداوپروردکار و درخط میخی بابلی نیز همین طوراست بعداً

درایرائی اورمزد شده

() اَخشَتایعنی

روئین تن (کسیکه زخم بربدنش کارکرنشود) مقصود ازان چه است

باشد اینجامقام این تفصیل نیست

() خَشایَثِیَ

یعنی پادشاه است شین مفتوحه است بعدازان هم الف مفتوحه

باید فراموش ننموده باشی انچه قبل کفتیم ازاینکه الف را

باید مدبدهی وبکشی وباز باید بدانی که در آخر کلمه یا واقع

شده یعنی یا مفتوحه وقبل ازان الف مکسوره است

این الف وآن یا حکم یا مشدده را دارند ازاین تقریر

نیز دانستی که چراالف مکسوره یکی ازحروف علّه است

که قلب شده

که قلب شده یعنی قلب بیا کردیده ویا در یا ادغام

این یک دولغت راهم ذکرنمودیم تابدانی لغات خارج از

زبان واصطلاح شماها دارند

امّا درفعل انها نیز کلمه دیده شده که نزدیک بلغت ما باشد مانند

(ثاتی) بثا مثلثه وحرف سیم تا قرشت بمعنی کوید آمده

(میکوئی ثاتی با کوید چه قرابتی دارد) میکویم کلمهٔ سَث درمیان

زبان اهل دهات کرمانشاهان هست که بمعنی کوید وکفت

استعمال مینمایند (بهرحال) شمارا میکویم هرچه ازان خط

را (خط میخی) که توانستی بخوانی باین قواعدی که ما ذکرنموده

ومینمائیم دُرست خواهی خواند ولی بفکر نمیتوانی معنی آنرا

دریابی که این چه بوده وچه هست مثل اینکه ازکلمهٔ پُترا فهمیدی

که پسراست دیکر ازکلمهٔ ثاتی هرکز نمی فهمی که بمعنی کوید باشد

مکر کذارت بکرمانشاهان بیفتد و باز کلمات دیکر را

نمیدانی معنی چیست اکرچه محیط بهمه لغات فارسی باشی

علمای این کار که تفحص کرده اند پس از زحمات بسیار و

جمع آوری لغات بیشمار پی بکلّی از لغات آنها برده اند از

میان هزار کلمه شاید پنجاه لغت استنباط کرده اند باز

از هزار دیکر پنجاه وهکذا رفته رفته بکلّی لغت پی بردند

وما چنانکه خدا بخواهد از لغات آن زبان انچه بعد از این

بدست آوردیم در کتابی علیحده جمع و درج مینمائیم تا هر

کس بخواهد حفظ کند بخطوط مذکوره که برسد بخواند معنی

را بفهمد انشاء الله تعالی

چون درضمن لغات کذشته پارهٔ از قواعد صرف ونحو

این زبان ذکر شد اکنون پارهٔ دیکر که از استاد خود

آموختن

آموخته ام مرقوم میدارم بمنه وتوفیقه

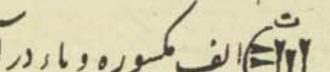
در علامت مصدر این را میدانی که در

فارسی ماها علامت مصدر این است که در آخر کلمه (تن) باشد

یا (دن) مثل رفتن و دیدن در این خط و زبان علامت مصدر

این است که در آخر کلمه (تنای) باشد بکسر تاء قرشت و

نون والف و یاء ورقم آن بدین صورت است

() الف مکسوره و یاء در آخر جمع

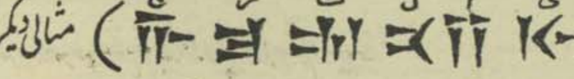
شده البته فراموش نمیکنی که اینجا حکم یاء مشدده را دارد

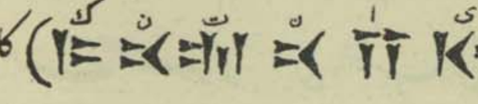
وقت تلفظ چنان تنای باید بکوئی که کویا میکوئی تنّیَ (باجمله)

این کلمهٔ مذکوره که عبارت از چهار حرف بود در ریشه از برای

مصادر است مثالی برای شما زنم

(چار) بمعنی کردیدن باشد هرکاه کفتی چارتنای بمعنی کردن میشود بدین صورت

() مثالی دیگر

() کان تنی یعنی

کندن است چون علامت مصدر از ان برود کان بماند

یعنی کند خواهد بود (مثالی دیگر) دی تنای یعنی دیدن میباشد

علامت مصدر که برود یعنی دید خواهد بود

باز بدانکه علامت مصدری راکه گفتیم قیاسی بود اما گاهی مصدر

برغیر قیاس در کلمات ایشان دیده میشود که آن سماعی است

باید شنید و یاد گرفت

در بیان ضمایر میدانی در عربی میگویند

هو هما هم هی هما هن انت انتما انتم انتِ انتما انتن

انا نحن (در فارسی گویند) او (یک مرد) آنها (دو مرد)

ایشان (مردمان) او (یک زن) آنها (دو زن)

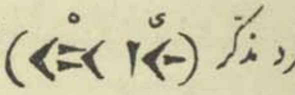
آنها (زنان) تو (یک مرد) شماها (دو مرد) شماها

(مردمان) تو (یک زن) شماها (دو زن) شماها

(زنان) من (یک مرد یا یک زن) ماها (مردان یا زنان)

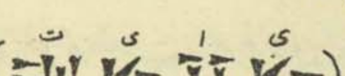
برای تشویق ذهن ضمایر عربی و فارسی را ذکر نمودیم تا مستعد

شوی برای دانستن ضمایر زبان ایرانی (میخی)

مفرد مذکر () هی یعنی آن مرد

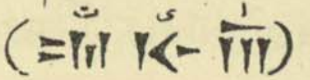
تثنیه مذکر ناچار داشته اند ولی در کلمات ایشان دیده نشده

که بدانیم چه میگفته اند

جمع مذکر () تیای یعنی آن مردها

مفرد مؤنث () هیا یعنی آن زن

تثنیه مؤنث دیده نشده که ببینیم چگونه استعمال مینموده اند

جمع مؤنث () تیا یعنی آن زنها

اینها ضمایر غایب بودند
امّا از ضمیرهای حاضر بغیر از یکی دیگر در خطوط ایشان دیده نشده
که بدانیم بچه نحو محاوره مینموده اند و آن یک ضمیر
مفرد مذکّر حاضر است و هم مفرد مؤنث حاضره
(𐎫𐎢𐎺𐎶) تُوَم یعنی تو ای مرد
یا تو ای زن استعمال در هر دو شده
متکلّم وحده (𐎶𐎴𐎠) مَنا یعنی من
متکلّم مع الغیر (𐎺𐎹𐎶) وَیَم یعنی ما اینها را
که دانستی میگویم اینها ضمایر مرفوع بودند یعنی
فاعل اند والبتّه دانستهٔ که ضمایر منصوبه نیز باید باشند
در هر زبانی در عربی شنیده ایّاه ایّاهما ایّاهم
گویند یعنی آن مرد را آن دو مرد را آن مردها را از برای

زن نیز در عربی ضمایر منصوبه هست شاید خوانده باشی
و از برای حاضر میگویند ایّاکَ ایّاکما ایّاکم یعنی تو را
و شما دو نفر را و شما مردان را (و آنچه برای زن است نیز دیده)
چون این را دانستی میگوئیم که در زبان مذکور از ضمایر منصوبه
غیر از یک صیغه که برای مرد و برای زن هر دو استعمال
کرده اند دیگر دیده نشده و آن لفظ (تُوُم) میباشد بضم
تا و قرشت و فتح واو و سکون میم یعنی تو را خواه مرد مخاطب
باشد خواه زن و فرق این کلمه را با (تُوَم) که ضمیر
مخاطب مرفوع بود ملتفت باش اشتباه نمائی در تشکیل
تفاوت دارند

در اینجا مطلبی دیگر است باید بدانی که غیر از ضمایر مذکوره
که برای مذکّر و برای مؤنث بود که ذکر نمودیم نیز دو کلمه دیگر

در کلمات ایشان دیده شده که بمنزله اسم اشاره اند که
در کلام عرب هست مثل (هذا) وامثال ان اما این دو کلمه
نه برای مذکر است نه برای مؤنث بلکه اشاره باشیاء دیگر
که لایعقل باشند نموده اند

اشاره بشیٔ واحد است (𐎫𐎹) تِیَ یعنی این
اشاره باشیاء (𐎫𐎹𐎠) تیا یعنی اینها

مخفی نماناد که این صیغه که گفتیم اشاره برای جمع است در
اشیاء مثل جمع مؤنث است که سابقاً مذکور شد ولی در
محل خود بقرینه معلوم میشوند که برای کدام خواهد بود

دربیان افعال در کلمات ایشان دیده شده که
اکثر بطور قیاس فعلی را ذکر میکنند در فعل ماضی غیبت و
حضور آنرا بضمایر مذکوره قرار میدهند (مثالی برای شما ذکر کنیم)

مثلاً کارتم ریشه است از برای فعلی که مصدرش کردن است
پس هرگاه گفتی (مَناکارتم) یعنی من کردم بدین صورت
𐎶𐎴𐎠 𐏐 𐎣𐎼𐎫𐎶 وهرگاه
گفتی (ویم کارتم) یعنی ما کردیم وهرگاه گفتی (هی کارتم)
یعنی ان مرد کرد هرگاه گفتی (هیاکارتم) یعنی ان زن کرد
همچنین قیاس کن سایر افعال را

اماگاهی دیده شده فعل ماضی بر غیر این قیاس که مذکور داشتیم
در کلمات ایشان است

اما مضارع بازمثالی برای شما از همان فعل مذکور بزنم میگویم
(اَکُونَاُوش) یعنی میکند واین مفرد مذکر غایب است بدین
صورت (𐎠𐎤𐎢𐎴𐎢𐏁)
در متکلم وحده میگوید (کُنَاوامِی) بضم کاف تازی یعنی میکنم قاعده

درستی هنوز در مضارع پیدا نکرده اند یعنی نفهمیده اند

اما افعال منفی رسم ایشان این بوده که کلمهٔ نی که بمعنی نه

میباشد و پیش از این مذکور شد قبل از فعل می آورند

(مثلاً) میکویند در فعل مذکور (نی اگوناتُش) یعنی نمیکند

همچنین (نی کناوامی) یعنی نمیکنم

در ماضی هم بهمین قاعده است که قبل از کلمه (نی)

می آورند (نی منارکارتم) یعنی من نکردم باقی را قیاس

کن و بفهم

مطالبی دیگر میخواهیم ذکر نمائیم که آنها نیز مصطلح ایشان

بوده و اینها از روی قیاس است درست دریاب و فراموش

منما پس چه میکویم

(بگا) بمعنی خدا و خداوند است چنانچه سابقاً مذکور شد

درلغت

(درلغت خدابخش) واین بگا مجرداً در مقام فاعلیت

است و هرگاه بخواهند او را جمع به بندند میکویند

(بگاها) یعنی خداوندان این نیز در مقام فاعلیت است و هرگاه

بخواهند کلمات مذکوره در مقام مفعولیت باشد میکویند

(بگم) یعنی خدا را و هرگاه این کلمه بخواهند جمع آرند گویند

(بگاء) الف آخرش را میکشند یعنی خداوندان را مثالی

دیگر برای شما میزنم پیش از اینها گفتیم (پُترا) بمعنی پسر است

هرگاه او را میخواهند جمع استعمال کنند میکویند (پتراها) این جمع

و آن مفرد در مقام فاعلیت استعمال میشوند اما در مقام مفعولیت میکویند

(پُترَم) یعنی پسر را که در آخر کلمه میم در می آورند بهمان مثال و

(پُترآء) یعنی پسرها را

بیانی در منادا اسمائی که منادا واقع میشوند بصورت

همان جمعی است که در مقام مفعولیت بود مثلاً (بگا) را
(بگار) میگویند یعنی ای خدا از قرینه معلوم میشود
که کدام مفرد منادا است و کدام جمع مذکور و همین منادا را
جمع بسته اند باین طور که در آخر آن (ها) زیاد کرده اند
(بگاها) خوانده اند (یعنی ای خداوندان)
اما الف آنرا که بعد از کاف است باید کشید تا مشتبه بجمع
فاعلیت مذکور نشود
شاید سؤال از طریق استفهام نماید میگویم استفهام
ضمن کلماتشان درست دیده نشده که حکم آن بشود نمیدانم
چه طور بوده
باز بدانکه خصایص دیگر از برای اسم داشته اند که از
تتبع در کلماتشان استنباط شده (این است)

اسم گاهی برای توسط واقع میشود گاهی از برای جانب
و طرف و گاهی از برای ظرف مثال اینها را بهمان بگا که
بمعنی خدا است برای شما میزنیم تا درست بفهمی
بگاو که الف او را بکشی و مد بدهی از برای توسط است معنی او
این است (بواسطه خدا . بجهة خدا)
اما آنکه گوئی این همان کلمه ایست که در حال منادا بود و همچنین در حال
مفعولیت بود بلی مثل همان است از قراین معلوم میشود
که کدام کدام است و این کلمه که گفتیم برای توسط است
جمع دارد جمعش (بگامیبش) میباشد یعنی بجهة خداوندان
در این جمع کلمه بش را فراموش نکنی که قیاسی است
اما اسمی که از برای جانب است باز همان مد آخر را دارد
بگا، مذکور را از برای جانب و طرف استعمال شده معنی آن

یعنی از جانب خدا بازبدان در مقامی که این استعمال میشود
ابداً مشتبه بامثال خود نمیشود و جمع این کلمه را ندیده اند
امّا اسمی که از برای ظرف است در آخر یار زیاد میکنند
(مثلاً) در پُترا که بمعنی پسر است میگویند (پُسرای) یعنی
نزد پسر در بگا میگویند (بگای) یعنی نزد خدا قیاس کن
بر انچه گفتیم اسماء دیگر را والبته فراموش نمیکنی که گفتیم که
در جمع توسط کلمهٔ (بِشْ) بکسر باء استعمال میشد و در جمع
ظرف کلمه (شُو) بضم شین آید مثل (بگاشو) یعنی نزد خداوندان
تا اینجا که دانسته شد میگویم در عربی و فارسی و دیگر
زبانها نحو و صرف دیدهٔ و اصطلاحات بسیار خوانده
یا شنیدهٔ اینجا بیادت می آید میگوئی چرا آن مطالب
در این زبان دیده نشد و ذکرش در میان نیامد میگویم

از اینهائی که مقصود شماست هیچ بدست نیامده است
زبانی که از روی تفکّر و قراین خارجیّه و حدّت ذهن ترجمه
شده باشد بیشتر از اینها که مذکور شد و مرقوم افتاد
نمیتوان استنباط مطلب نمود و استاد این فقیر
هیچمدان دُکتر مَن آلمانی که او خود شاگرد حکیم اندریاس
بوده اذعان دارد که مطالب صرفیّه و نحویّه این زبان را
بیش تر از اینها نیافته ایم
شاید بعد از اینها اشخاصی پیدا شوند که از این بیشتر
دریافت کنند اسکولها (مکتبها) که اکنون احداث برای
این زبان شده برای همین است که بیشتر بفهمند
روز گذشته که مشغول تالیف و نوشتن این مختصر بودم
یکی از اهل بوشهر آمد و دید و گفت فایده این تالیف چیست

برفرض که کسی خطوط مذکوره را بتواند بخواند چه انتفاعی
عایدش میشود نماز و روزه ات را درست کن
جواب او را هیچ نگفتم (که بقول مشهور جوابش خموشی است)
اما بدیگران گفتم که نماز میکنم روزه هم میگیرم اعتقاد بیکتائی
خدا نموده و تصدیق و ایمان بانبیا و اوصیا و اولیاء
کرام علیهم السلام دارم پارهٔ از علومات لازمه را هم بقدر
قوه تحصیل نموده ام در این علم (دانستن خط میخی) نیز کار
میکنم چه عیب دارد

(اوّلاً) هر نادانی میداند که علم بهتر از جهل است
(ثانیاً) بر تمام اهل عالم مکشوف و ظاهر شده که ترقی علوم در
بسیاری از نقاط مسکون بواسطه تفتیش و کاوش و
ملاحظات ابنیه قدیمه و آثار عتیقه است و کشف مطالب موقوف

بخواندن و دانستن خطوطی است که بر احجار کثیره منقوش است
و خواندن این خطوط توقف بر دارد بر وجود علم آن که از
امثال این رساله و غیره تحصیل نمایند

جناب حکمت مآب فیلسوف یگانه دانشمند فرزانه
ذکاء الملک فروغی در جریده فریده تربیت چه قدر در این مطلب
داد سخن داده و بتنمیق آن خامه گشاده اند مقالات تفحص و
تجسس و کاوش آثار عتیقه را با شخص فرانسوی بچه شرح و بسطی بیان
فرموده اند اطال الله عمره

خلاصه حالا میخواهیم خاطر شما را قدری بالفاظ زبان مذکور یعنی
ایرانی (میخی) مانوس سازیم و چشم شما را بخطوط مزبوره آشنا گردانیم
لهذا خوب است قدری از فقرات منقوشه بر احجار بعض امکنه را
بخط مذکوره بنگاریم و آن فقرات را بخط خودشان

بنویسیم وتحت اللفظ آنها را از زبان ایشان درمقابل مرقوم

داریم وترجمهٔ مطالب را نیز برابر قرار دهیم

ازاین ترتیب که میدهیم ضمناً قدری لغت یاد میگیرید وهم

ازقواعد صرف ونحوی که پیش ازاین مسطور داشتیم خاطرنشان

شما میشود (کجا را اختیار نمائیم)

یکی ازجاهای بهستان را (بیستون) اختیار میکنیم یعنی جائی

که چندین موضع ازسنگ را تسطیح نموده اند وفقراتی چند

درآنها نوشته ونقش کرده اند

دریک مسطحه نوزده (۱۹) فقره نوشته اند ما ازفقرهٔ یازدهم

(۱۱) تا فقرهٔ چاردهم را (۱۴) اینجا مینگاریم که مجموع

چار (۴) فقره باشد واین مطلب مخفی نیست که ترجمه از

زبانی بزبانی دیگر هم ازفصاحت خود خارج میشود وهم درست

مطلب معلوم نمیگردد لهذا قبل از ترجمه هرفقره را ملخصاً وموجزاً

مرقوم میداریم که نزد ترجمه خواننده آنرا مطلب معلوم گردد

(خلاصه فقره یازدهم)

داریوش پادشاه شرح حال متمردی را بیان میکند میگوید

مردی ملاکه گوماتا نام داشت خودسری کرد واز شهر

(.پی ایش یاوُدایا) ازکوهستان (ارکدراش) آمد واین

آمدن او درچاردهم ماه (وی یخنه یا) بود وبدروغ گفت که

من هستم بردی پسر کیخسرو وبرادر کابوجیا اهل مملکت یاغی

شدند ازطرف کابوجیا بطرف او رفتند وفارس وعراق و

سایر ممالک را گرفت واین گرفتن درنهم ماه (گرمپدهی) بود

کبوجیا بدست خود مرد (یعنی ازاین غصه خودرا هلاک کرد)

(مخفی نیست که کابوجیا پسر کیخسرو وازسلسلهٔ داریوش بوده)

مخفی نیست که بردی برادر کبوجی بوده در مملکت شورش انداخته بود کابوجی بردی را کشت برادر خود را کبوجی ... را خواهان بود ... سلطنت ... منه

وی یخنه یا نام ماهی است ازماههای ایشان ومعلوم ما نیست که یکسال آنها چند ماه داشته اگر بگوئیم دوازده ماه است برحسب قیاس است منه

گرمپدهی نیز نام ماه ایشان بوده ونمیدانیم یکماه آنها چند روز بوده احتمال میدهیم که سی روز یا یک روز بالاتر یا کمتر بوده واین بحسب اوضاع فصول وبروج قیاس می کنیم منه

میگوید	ثاتِی	𐎰𐎠𐎫𐎡𐎹
دارا	دارایَوَوُش	𐎭𐎠𐎼𐎹𐎺𐎢𐏁
پادشاه	خشایَثِیَ	𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹
پس	پَساوَ	𐎱𐎿𐎠𐎺
یک	۱	(۲)
مردی	مَرتِیا	𐎶𐎼𐎫𐎡𐎹
مُلّا	مَگوش	𐎶𐎥𐎢𐏁
بود	آها	𐎠𐏃
گوماتا	گوماتا	𐎥𐎢𐎶𐎠𐎫
نام	ناما	𐎴𐎠𐎶
آن	هاوَ	𐏃𐎢𐎺
خودسری کرد	اُدَپَتَتا	𐎢𐎮𐎱𐎫𐎫𐎠

از	هچا	𐏃𐎨𐎠
نام شهری است		𐎱𐎡𐏁𐎡𐎹𐎠𐎢𐎺𐎠
	پی ایشی اُوادا یا	𐎭𐎠𐎹𐎠
نام کوهی است	اَرَکَدریش	𐎠𐎼𐎣𐎭𐎼𐎡𐏁
نام	ناما	𐎴𐎠𐎶
کوه	کوفا	𐎣𐎢𐎳
از	هچا	𐏃𐎨𐎠
اینجا	اَوَدَشا	𐎠𐎺𐎭𐏁
نام ماهی است	....	𐎻𐎹𐎧𐎴
	وِیَخنَه یا	𐏃𐎹𐎠
در ماه	ماهیا	𐎶𐎠𐏃𐎹𐎠
چهاردهم	۱۴	𐏓𐏒𐏒

از روزها	رَوُچَبِیش
این وقت	ثَکَتا
بود	اَهَا
که	یَدِیّ
خودسری کرد	اُدُپَتّا
این	هَاوَ
اهل را	کَارَهَیَا
این طور	اَوَثا
	.....
دروغ گفت	اَدُرُوجِی
من	اَدَمْ
بردیه	بَرْدِیّ

هستم	اَمِی
این	هَیَ
کیخسرو	کُورُوش
پسر	پُثْرَ
بردیه	....
	کَبُوجِیَهَا
برادر	بْرَاتَا
پس	پَسَاوَ
اهل	کَارَ
هر	هَرُوَ
یاغی	هَمِیتْرِیَ
شد	اَبَوَ

از	هچا	𐏃𐎨𐎠
نام شخص	کابوجیا	𐎣𐎲𐎢𐎪𐎡𐎹
به	ابی	𐎠𐎲𐎡𐎹
او	اوم	𐎠𐎺𐎶
رفت	اشیو	𐎠𐏁𐎡𐎹𐎺
و	اتا	𐎢𐎫𐎠
فارس	پارس	𐎱𐎠𐎼𐎿
و عراق	اتا ماد	𐎢𐎫𐎠𐏐𐎶𐎠𐎭
و	اتا	𐎢𐎫𐎠
دیگرها	انیا	𐎠𐎴𐎡𐎹𐎠
ممالک	دهیاو	𐎭𐏃𐎹𐎠𐎺
پادشاهی	خشترم	𐎧𐏁𐏂𐎶

این	هاو	𐏃𐎢𐎺
	......	𐎠𐎥𐎼𐎲𐎠𐎹
گرفت	اگوبایتا	𐎫𐎠
	گرمپد	𐎥𐎼𐎶𐎱𐎭𐏃𐎹𐎠
ماه	ماهیا	𐎶𐎠𐏃𐎹𐎠
نهم	۹	9
روزها	روچبیش	𐎼𐎢𐎨𐎲𐎡𐏁
این قدر	ثکتا	𐎰𐎣𐎫𐎠
بود که	آها اوثا	𐎠𐏃𐏐𐎠𐎺𐎰𐎠
پادشاهی	خشترم	𐎧𐏁𐏂𐎶
	....	𐎠𐎥𐎼𐎲𐎠𐎹
گرفت	اگربایتا	𐎫𐎠

پس	پِساوَ	[illegible]
نام شخصی	کَبُوجِیا	[illegible]
	......	[illegible]
بدست خودش	اُوامَرشِیِیُش	[illegible]
مرد	اَمَرِیَتا	[illegible]

(خلاصه فقرهٔ دوازدهم)

دارا پادشاه میگوید آن پادشاهی راکه کوماتا از کابوجی گرفت از قدیم در دودمان ما بود و این کوماتا پارس و عراق و دیگر شهرها را گرفت و موافق اختیار خود پادشاه شد

میگوید	ثاتِی	[illegible]
دارا	دارَیَوُش	[illegible]
پادشاه	خشایَثِیَ	[illegible]

این	اَیَتا	[illegible]
پادشاهی	خشَترَم	[illegible]
که انرا	تِیَ	[illegible]
کوماتا	کُوماتا	[illegible]
این مگ	هَیِ ماگُوش	[illegible]
گرفت	اَدِنا	[illegible]
از کابوجی	کابُوجِیَم	[illegible]
این	اَیَتا	[illegible]
پادشاهی	خشَترَم	[illegible]
از	هچا	[illegible]
پیر (دودمان قدیم)	پَرُوُوِیَت	[illegible]
مارا	اماخَم	[illegible]

تخمه (دوده) (تومایاَ

بود (آهاَ

پس (پَساَ ق

گوماتا (گوماتا

این ماگوش (هی ماگوش

گرفت (آدِناَ

....

از طرف کامبوجی (گبوجیَم

و (اُتاَ

فارس را (پاَرسَم

و عراق را (اَماداُم

و (اُتاَ

دیگرها (آنیاَ

ممالک (دَهیاَوَ

این بخویش نمود (هاُوَ

موافق (آیَستاَ

....

اختیارش (اُواءِ پَشیِیَم

میکرد (اَکوُناَ

این (هاَوَ

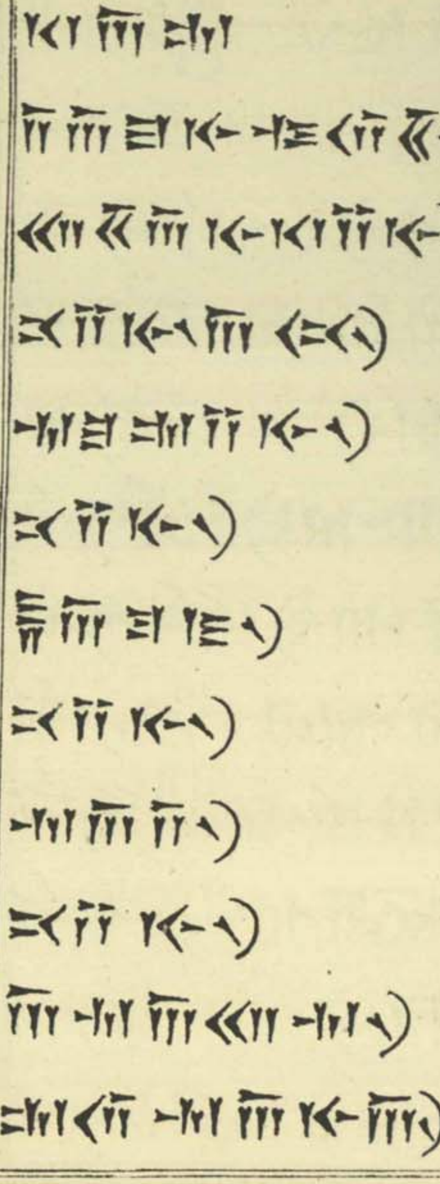
....

پادشاه (خشاَیَثیاَ

شد (اَبَوَ

(خلاصه فقرهٔ سیزدهم)

دارا پادشاه میگوید هیچکس نبود نه پارسی نه عراقی و نه کسی از تخمه و دودمان
ما که پادشاهی را از این کوماتا گرفته باشد (یعنی پس گرفته باشد)
اهل او از او می ترسیدند که آنها را بکشد از این جهة بکشد که او را
نشناسند که میدانست اهل میدانند این کوماتا بردی نیست
داوبی جهة میگوید من بردی (برادر کابوجی) پسر کیخسرو هستم
و کسی جرئت نداشت از این بابت چیزی بگوید تا من رسیدم
و بخدا تیعالی التماس کردم خدا مرا مدد فرمود روز دهم ماه
(ماکیادش) بود که من با قلیل مردانی (لشکری) کوماتا را کشتم
و از کسانش اول آنها که ملازم رکاب او بودند در قلعه (سیک یوتش)
نام که در ملک (نی سای) نام که جائی است در عراق کشتم و
پادشاهی را از او گرفتم بمدد و توسط خداوند پادشاه
شدم و خداوند پادشاهی را بمن داد



میکوید	(ثاتِی)
دارا	(دارایوش)
پادشاه	(خشایثی)
نبود	(نی آهَا)
مرد	(مارتیا)
نه	(نی)
پارسی	(پارس)
نه	(نی)
عراقی	(مادَ)
نه	(نی)
ما	(اَماخَم)
تخمه (دوده)	(تومایا)

که	(کشچی)	𐏐𐎣𐏁𐎨𐎡𐎹
این	(هی)	𐏐𐏃𐎹
ازاین	(اوَم)	𐏐𐎠𐎺𐎶
گوماتارا	(گوماتم)	𐏐𐎥𐎢𐎶𐎠𐎫𐎶
این	(تیم)	𐏐𐎫𐎹𐎶
ملا	(مگم)	𐏐𐎶𐎦𐎢𐎶
پادشاهی	(خشترم)	𐏐𐎧𐏁𐏂𐎶
گرفته	(دِاتم)	𐏐𐎭𐎡𐎫𐎶
کرده باشد	(چخرِیا)	𐏐𐎨𐎧𐎼𐎡𐎹𐎠
اهلش	(کارشیم)	𐏐𐎣𐎠𐎼𐏁𐎡𐎶
از	(هچا)	𐏐𐏃𐎨𐎠
بسیار	(دَرَاشم)	𐏐𐎭𐎼𐏁𐎶

می‌ترسید	(آترس)	𐏐𐎠𐎫𐎼𐎿
که اهل را	(کارَم)	𐏐𐎣𐎠𐎼𐎶
تمام	(وسیِ)	𐏐𐎺𐎿𐎡𐎹
	....	[illegible]
بکشد	(آواجنیا)	𐏐𐎠𐎺𐎠𐎪𐎴𐎡𐎹𐎠
آنکه قدیم	(هی پرنم)	𐏐𐏃𐎹𐏐𐎱𐎼𐎴𐎶
بردی را	(بردیم)	𐏐𐎲𐎼𐎮𐎡𐎹𐎶
شناخت	(آدانا)	𐏐𐎠𐎭𐎠𐎴𐎠
	....	[illegible]
ازاین جهت	(اوهی رادِی)	𐏐𐎠𐎺𐏃𐎹𐎼𐎠𐎮𐎡𐎹
اهل را	(کارم)	𐏐𐎣𐎠𐎼𐎶
بکشد	(آواجنیا)	𐏐𐎠𐎺𐎠𐎪𐎴𐎡𐎹𐎠

…………

که مرا (مَاتِیَ مَام)

…………

بشناسد (خشناسَاتِیّ)

که من (تِیِ اَدَمْ)

نه (نِیّ)

بردیا (بُرْدِیَ)

هستم (اَمِیّ)

این (هِیَ)

کیخسرو (کُرُوش)

پسر (پُتْرَ)

کسی (کَشْچِیّ)

نه (نَی)

…………

جرئت داشت (اَدَرْشْنَوُش)

چیزی (چِیشْچِیّ)

بگوید (ثَسْتَنِیّ)

از بابت (پَارِیّ)

گوماتا (گَوْمَاتَمْ)

این (تِیَمْ)

ملا (مَاگُمْ)

تا (یَاتَا)

من (اَدَمْ)

رسیدم (اَرَسَمْ)

پس (پسا و

من (ادَمْ

......

خدارا (اوُرامزدٰ ام

......

التماس کردم (یاتِ یاوْاهیِ

......

خدا مرا (اوُرامزدا میِّ

امداد (اُپَستام

آورد (اَبَرا

......

بخواست اهورامزدا (باگَ یادِش

ماه (ماهیا

دهم (۱۰

روزها (رُوچبِش

آن وقت (ثَکتا

بود (آها

که (اوَثا

من (ادَمْ

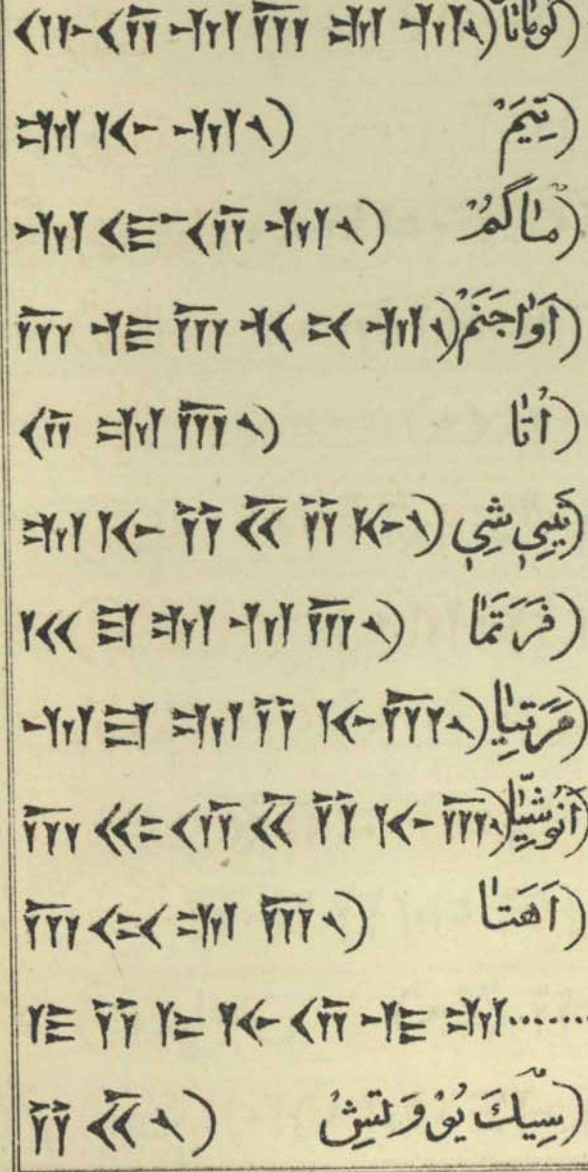
با (هَدا

کم (گم نیبش

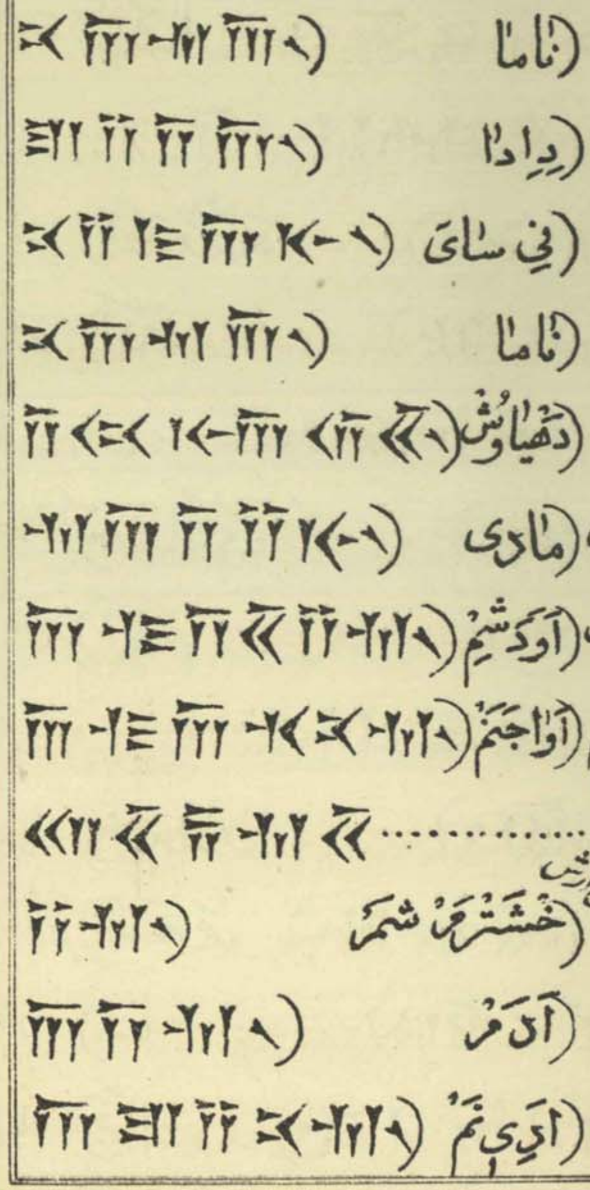
......

مردها (مرتی یابیش

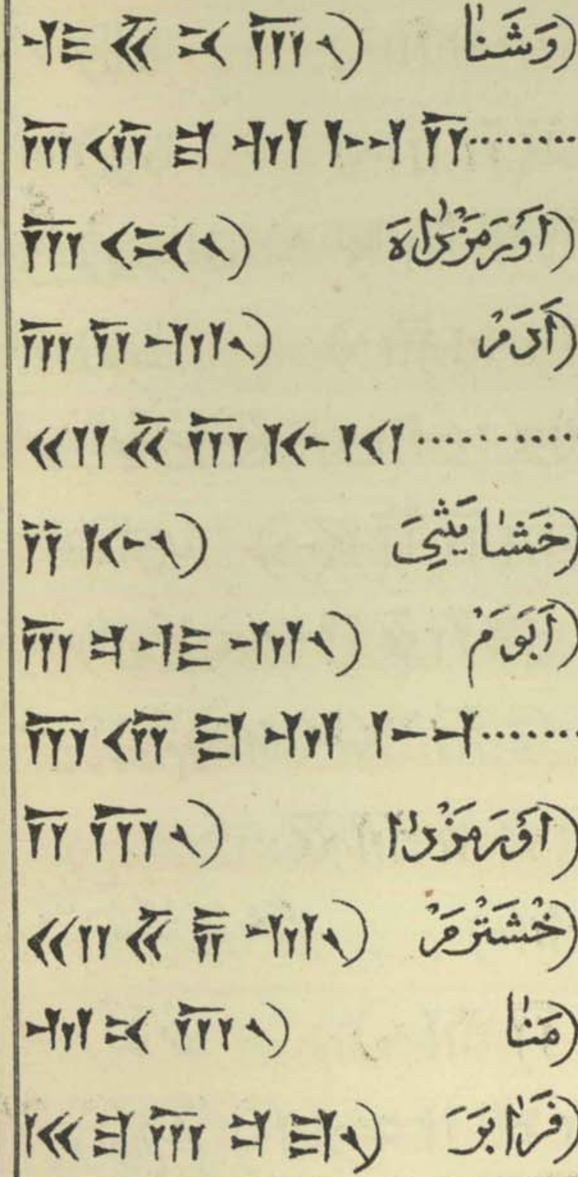
ان (اوَم



گوماتارا	(گَوماتَم
این	(ئِیم
ملا	(ماگُم
کشتم	(اَوااَجَنَم
و	(اُتا
کسانش	(تیبی شی
اول	(فَرَتَما
آدمها	(مَرتیا
ملازمان	(اَنوشیا
بودند	(اَهَتا
	....
	(سیکَیوُوَتیش



نام	(ناما
قلعه	(دِادا
	(نِیسای
نام	(ناما
مملکتی	(دهیاوش
در عراق	(مادی
آنجا ایش	(اَوَکَشیم
کشتم	(اَوااَجَنَم
	....
پادشاهی از وی	(خشَترَم شَم
من	(اَدَم
گرفتم	(اَدِینَم



بتوسط (وَشْنَا

....

خدا (اَوُرَمَزْدَاهَ

من (اَدَمْ

....

پادشاه (خَشَايَثِيَ

بودند (اَبَوَمْ

....

خدا (اَوُرَمَزْدَا

پادشاهی (خَشَتْرَمْ

مرا (مَنَا

داد (فْرَابَرَ

(خلاصه فقرهٔ چهاردهم)

میگوید دارا پادشاه سلطنتی را که از دودمان ما برده شده بود من پس گرفتم و بجای خویش قرار دادم کما فی السابق معبدهائی را که گوماتا خراب کرده بود درست کردم بجهة اهل بازار و مردم و گله و رمه و خانه و دهات را آنچه گرفته بود بجای خود بر گردانیدم و پارس و عراق و دیگر ممالک را مثل قدیم کردم و این کار را بتوسط و مدد خدا نمودم وسعی کردم که این خانه (یعنی خانواده) خود مانرا بجای خود قرار (مثل پیشتر) این طور کوشش بمدد خدا بود طوری کردم که گویا گوماتا خانوادهٔ ما را نبرده

بود (اصلاً)

(وابداً)

میگوید	(ثاتی
دارا	(دارَیَوَوش
پادشاه	(خشایَثیَ
پادشاهی را	(خشترَم
که از	(تی هچا
ما	(اَماخَم
تخمه	(تومایا
برده شده	(اَپَرابَرتَم
بود این را	(آها اَوَ
من	(اَدَم
پس داده	(پَتی پَدَم
کردم	(اَکُونَوَم

من او را	(اَدَم شَم
در جای خود	(گاثوا
	……..
بستوار کردم	(اَوَاستایَم
چنانچه	(یَثا
	……
پیشتر بود	(پَرُوَم چی
همین طور	(اَوَثا
من	(اَدَم
کردم	(اَکُونَوَم
معبدها	(آیَدَنا
که	(تی

گوماتا	(گوماتا	[cuneiform]
این ملا	(هی ماگوش	[cuneiform]
خراب کرد	(وِ یک	[cuneiform]
من	(اَدَم	[cuneiform]
	....	[cuneiform]
درست کردم	(نِی پتِرارَیَم	[cuneiform]
تحصیل	(کارَه یا	[cuneiform]
بازار	(اَبی چارِش	[cuneiform]
	....	[cuneiform]
وگله (رمه)	(گی ثامِر چا	[cuneiform]
	....	[cuneiform]
ومنزل	(مانِی یم چا	[cuneiform]

الف دوم باید فتح در نقطه باشد

دوهات

	....	[cuneiform]
ودهات	(وَثی بیش چا	[cuneiform]
انچه از اینها	(اِتیادِش	[cuneiform]
گوماتا	(گوماتا	[cuneiform]
این	(هی	[cuneiform]
ملا	(ماگوش	[cuneiform]
گرفت	(آدِینا	[cuneiform]
من	(اَدَم	[cuneiform]
اهل را	(کارَم	[cuneiform]
بجای خود	(گاثوا	[cuneiform]
	....	[cuneiform]
ایستادگردم	(اَواسَ تایَم	[cuneiform]

[illegible]

....

وپارس را (پارسم چا)

وعراق را (مادم چا)

و (اُتا)

دیگرها (اَنیا)

ممالک را (دهیاو)

چنانچه (یثا)

....

پیشتر بود (پَرُوَوَمْ چی)

همین طور (اَوثا)

من این (اَدَم کَرتی)

آوردم (پَتیابَرَم)

.... بعض عبارات محو شده

برده شد (پتیابَرَم)

بتوسط (وشنا)

....

خدا (اَوُرَمَزداه)

این را من (اِما اَدَم)

کردم (اَکُونَوَم)

من (اَدَم)

......

سعی کردم (هَمَتَخشَ اِئی)

تا (یاتا)

خانه (وِثَم)

این	(تیام	𐎫𐎹𐎠𐎶
مال ما	(اَماخَم	𐎠𐎶𐎠𐎧𐎶
بجای خود	(گاثوا	𐎥𐎠𐎰𐎺𐎠
	………	𐎠𐎺𐎠𐎿𐎫𐎠
ایستاده کردم	(آوا ستایم	𐎹𐎶
چنانچه	(یَثا	𐎹𐎰𐎠
	………	𐎱𐎽𐎢𐎺𐎶𐎨
پیشتر بود	(پَرُووَمچِی	𐎡𐎹
همین طور	(آوَثا	𐎠𐎺𐎰𐎠
من	(اَدَم	𐎠𐎭𐎶
	………	𐏃𐎶𐎫𐎧𐏁
کوشش کردم	(هَمَتَخشَ اِی	𐎡𐎹

بتوسط	(وَشنا	𐎺𐏁𐎴𐎠
	………	𐎠𐎢𐎼𐎶𐏀𐎭
خدا	(اَورَمَزداه	𐎠𐏃
مثل اینکه	(یَثا	𐎹𐎰𐎠
گوماتا	(گَوماتا	𐎥𐎢𐎶𐎠𐎫
	………	𐎠 𐎶𐎥𐎢𐏁
این مغ	(هَی ماگوش	𐏃𐎹
خانه	(وِثم	𐎻𐎰𐎶
این	(تیام	𐎫𐎹𐎠𐎶
مال ما	(اَماخَم	𐎠𐎶𐎠𐎧𐎶
نه	(نِی	𐎴𐎡𐎹
برده بود	(پَرابَر	𐎱𐎼𐎠𐎲𐎼

تمام شد چهار فقره

گفتیم که مقصود ما از ذکر این فقرات این بود که شما مانوس
بخواندن این کلمات بشوید و قدری لغت بگیرید و از قواعد صرفیه
و نحویه آن فی الجمله آگاهی حاصل فرمائید بیاری پروردگار عالمیان
عز و جل

اکنون میخواهیم از اعداد ایشان شرذمه بیان کنیم البته
میدانید الفاظی که برای شمار همچنین اعدادی که برای حساب
داشته اند آنچه براحجار مذکور است میدانیم و میخوانیم
اما آنچه غیر مرقوم باشد قیاس نمیتوانیم نمائیم مثلاً کلمهٔ که از برای
(اول) و (دوم) و (سیم) و (نهم) است یافته اند و سوای
اینها را ندیده و ندانسته اند (این است)

فرتما بفتحات .... (اول)

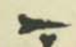
دووی تیا بروزن شدی رضا .... (دوم)
ترتیا بکسر اول و دوم و سیم .... (سیم)
نَوَما بفتح اول و دوم و سیم .... (نهم)

بر اهل دقت واضح است که کلمهٔ دوم با لغت ما نزدیک است
و کلمهٔ سیم با لغت انگلیسی که (تری) باشد و آن برای عدد سه است
چه قدر نزدیک است و این هم دلیلی است بر اینکه در اول کتاب
گفتم اکثر زبانها در اصل یکی بوده اند و کلمهٔ چهارم نیز با لفظ نهم
ما به الاشتراک دارد که نون باشد (بالجمله) دیگر نمیدانم
چهارم و پنجم و سایر الفاظ برای شمار را چه میگفته اند
اما علامت برای اعداد که باصطلاح ما هندسه میگوئیم بسیار منقوش
براحجار است متفرقهٔ از یک تا دویست دیده شده مگر بعضی از
اعداد که از وسط آن دیده نشده اما میتوانیم آن ترک شده‌ها

را قیاس کنیم و بفهمیم که چگونه بوده است یعنی از قرینهٔ اعداد قبل و بعد آن دریافت مینمائیم و این قیاس را ما واگذار بدست شما میکنیم بعد انچه مرقوم و منقوش در ابنیه مخروبه متفرقه در امکنه جهان است اینجا مینویسیم بمنه وتوفیقه *

۱	۲	۹	۲۲۲۲۲ / ۲۲۲۲
۲	۲ / ۲	۱۰	<
۳	(۲۲۲) ۲۲ / ۲	۱۱	<۲
۴	۲۲ / ۲۲	۱۲	<۲ / ۲
۵	۲۲۲ / ۲۲	۱۳	<۲۲ / ۲۲
۶	۲۲۲ / ۲۲۲	۱۴	<۲۲ / ۲۲
۷	۲۲۲۲ / ۲۲۲	۱۵	<۲۲۲ / ۲۲
۸	۲۲۲۲ / ۲۲۲۲	۱۶	<۲۲۲ / ۲۲۲

۱۷	<۲۲۲۲ / ۲۲۲	۲۹	<۲۲۲۲۲ / <۲۲۲۲
۱۸	<۲۲۲۲ / ۲۲۲۲	۳۰	<<<
۱۹	<۲۲۲۲۲ / ۲۲۲۲	۳۱	<<<۲
۲۰	< / <	۳۲	<<<۲۲
۲۱	<۲ / <	سی وسه وسی وچهار تا قبل از چهل را ندیده اند	
۲۲	<۲ / <۲	۴۰	<< / <<
۲۳	<۲۲ / <۲	۴۱	<<۲ / <<
۲۴	<۲۲ / <۲۲	۴۲	<<۲ / <<۲
۲۵	<۲۲۲ / <۲۲	۴۳	<<۲۲ / <<۲
۲۶	<۲۲۲ / <۲۲۲	چهل وچهار تا قبل از پنجاه نیز دیده نشده	
۲۷	<۲۲۲۲ / <۲۲۲		
۲۸	<۲۲۲۲ / <۲۲۲۲	۵۰	<<< / <<

این عشرات تا برسد بصد درجاتیکه	۱۰۳ .... 
مرکب با حاد باشد دیده نشده	یکصد و چهار تا برسد به ۱۱۵
۶۰ .... 	دیده نشده است
۷۰ .... 	۱۱۶ .... 
۸۰ .... 	تا برسد به ۱۵۶ اندیده اند
۹۰ .... 	۱۵۷ .... 
۱۰۰ .... 	تا برسد بدویست دیده نشده
۱۰۱ .... 	۲۰۰ 
۱۰۲ .... 	الی بعد را هم ندیده اند

عاجلاً نوشتم انچه مقصود بود بر سبیل استعجال و اختصار

مفصل را مقامی دیگر است

الحمد لله رب العالمین

تمّ الکتاب بعون الله الملک الوهاب علی ید اقل السادات

محمد مسیح الله الحسینی الدهلوی ابن محمد حفیظ الله فی

شهر جمادی الاخری سنه هزار و سیصد

بیست و دو هجری در

معموره بمبئی

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله اجوبه ایست که جناب فضایل مآب خردمند یگانه
فیلسوف فرزانه فرصت حسینی شیرازی ادام الله تعالی ایام
حیاته اسئوله سرکار معتمد السلطان میرزا محمود خان را
نوشته خان معظم الیه از جمله اشخاص تربیت شده و باعلی
درجهٔ انسانیت رسیده است در زبان انگلیسی و غیره صاحب
اطلاع کامل است وبیست واند سال قبل ازین از جانب اولیای
دولت ابدمدت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان بسفارت
ممالک متحده (اتازونی) رفته و عودت نموده بریاست بانک
شاهنشاهی دار الخلافه و اصفهان سپس شیراز مأمور گردیده و
اکنون در دار العلم مذکور مقیم است مکتوبی نزد جناب معزی الیه
(فرصت) بهندوستان فرستاده مشتمل بر سؤالاتی که مرقوم

میشود وجوابهائی که داده اند رساله گردیده چون مطالبش همه
کس را سودمند و مفید است ضمّ ضمیمهٔ رساله خطّ میخی کرده
بحلیهٔ طبع در آوردیم الله المستعان و علیه التکلان

تاریخ تحریر اجوبه مذکوره مرقومه در شهر
ربیع الاوّل سنه یکهزار و سیصد و
بیست و دو هجری بوده تاریخ
طبع ان کذلک
ایست
١٣٢٢

بسمه تبارک وتعالی

کرامی دستخط انجم نقط که مایهٔ فتوح ومُبتهج روح بود زیارت شد
لمعات کلماتش در مشکوة دلم ضیاء مودت افزود ونفحات معانیش
از لوحهٔ خاطرم غبار کدورت زدود اینک با اینهمه علت چشم که دیده اید
ومیدانید قلمی بر داشته وعزمی کماشته ام که جواب عرض نمایم
اماچه نویسم که از اجوبه آن اسئوله خامه ام از خجلت سر بزیر است
ونامه ام از اضطراب در تشویر لیکن از جهة امتثال امر مبارک هرچه
بدانم مینکارم ایجازاً

(سؤال) نخست از جهة اینکه فراموش ننمایم این مطلب را مقدم
میدارم چون حین حرکت سفارشی از مستمری خود نمودید لازم است
که این مطلب را بدانید امسال ارباب حقوق قرار شده فراین خود را
بدار الخلافهٔ طهران بفرستند پس از تحقیق وتصدیق اولیای دولت

ممضی دارند لذا اکر فرمانی دارید بفرستید که حاضر باشد
دیکر اینکه مسافرت نامهٔ این سفر خود را مستدرجاً بنویسید پر بد نیست
اکر نوشتید نسخهٔ برای من بفرستید خصوص وضع بمبئی را مرقوم دارید

(جواب) درباب فرمان ابداً فقیر لاشئ را فرمانی بدست نیست
چند سال قبل پس از تألیف کتاب آثار عجم که از لحاظ مبارک اعلیحضرت
قدر قدرت قوی شوکت مروج ملت احمدی وحامی دین محمدی السلطان
الاعظم والخاقان المعظم مظفر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه وسلطانه
وابد الله نوره وبرهانه کذشت بطیب خاطر مهر مظاهر ومیل مبارک
یکصد تومان مستمری مقرر فرمودند که ثبت دستور العمل وضبط
دفتر شده وهمه ساله مرحمت فرموده اند حال هم اولیای دولت
ابد مدت خاصه حضرت مستطاب ارفع اشرف اسعد اکرم آقای
عین الدوله وزیر اعظم ادام الله اقباله وابقی الله اجلاله اکر داعی را دو تنخواه

وملت پرست و زحمت کش در مملکت دیده اند مرحمت کنند واکر
مصلحت ندانند مختارند وحال انکه کمان نمیکنم این شخص اول ایران
با اینکه همواره خاطر مهر مظاهرش تشویق ارباب کمال را طالب
است و ترقی اصحاب فضل را راغب از حقوق اهل استحقاق اغماض
عین نماید البته رسیدکی میفرمایند و معلوم میدارند که این قلیل وجه
جبران فکر یک روز داعی را نمیکند که در هر فکری خدمتی بنوع خود
نموده و مینمایم

عین الدوله وزیر اعظم　　　ایران شد از او همه منتظم
کارش همه عدل باشد و داد　　　انصاف که داد عدل را داد

(باری) این مطلب را بانصاف اولیای دولت واکذارید اما
مسافرت نامه اکر مقصود شرح منازل از شیراز تا بوشهر است
لازم نیست بنویسم که برخی از ان طرق را سابقاً در کتاب آثار عجم نوشته ام

مکرر نمیکنم و اکر شرح حال خود است که بنویسم کجا نان خوردم و کجا آب
نوشیدم یا در چه محل خوابیدم چه فایده دارد و چنانچه مراد هندوستان
است عموماً یا بمبئی خصوصاً الآن از هندوستان که سهل است جغرافی
از تمام عالم نوشته اند همه آماده و موجود و حاضر است انقدرها
هست که لازم بنکارش بنده نیست جغرافی نویسی بنده و امثال
بنده نسبت بانچه اکنون مدوّن و موجود است مثل شاهبازی اطفال
است نسبت بسلطنتهای مستقله امّا محض امتثال فرمایش جناب عالی
سئوالات ذیل را یکان یکان از انچه در این اوان در دفاتر و اوراق
فرنکی ها نوشته اند یا از اهل جغرافی و مهندسین حالیّه که در هندوستان
درک خدمتشان را نموده ام و اعتماد بقولشان دارم یا اینکه بچشم خود
دیده ام عرضه میدارم

هرجا مطلبی را مطلق میکویم مقصود ممالک و بلاد هندوستانست

وچون مقید شود باسمی مراد همانجاست (مثلاً مطلبی که اختصاص
بخود دبیئی داشته باشد صریح اسم آنرا مذکور میدارم
(سؤال) هر سیری که پیش آید وغرابتی دارد بنویسید
(جواب) سیرهائی که پیش آید نوشتنش چه فائده دارد مگر سیری که
از خواندن وشنیدنش نفعی عائد گردد وخاصان را انتفاعی باشد
میدان شرط اسب دوانی را تعریف نمودن یا تیاترو بازیهای سرکس ها
را توصیف کردن یا مجالس ناتک را وصف نمودن چه سودی دارد
جز تضییع عمر نمیگویم من اینها را ندیده ام دیده ام خوبش را هم دیده ام
ولی اوقات را صرف نگارش آنها نخواهم نمود مگر بتقریبی یا ضرورتی
آنهم مختصر ومفصل را حواله میدهم بمغولهای اسب خر که پایند و ببینند
وبروند در ایران بمجالس عدیده تعریف کنند
(سؤال) مساحت هند چیست وحدودش کجا فرنگستان را نیکو

دیده ام ومساحتش را میدانم ولی هندوستان نیامده ام ازان نیز
میخواهم مطلع باشم همچنین از جمعیت وعساکرش مرقوم دارید
(جواب) انچه در جغرافی تازه انگلستان خواندم وهم از اهل
جغرافی استماع نمودم مملکت هندوستان مرکب است از قطعه جنوبی
آسیا که بیشتر اطراف آن را آب گرفته (یعنی دریاست) طرف
شمال آن محدود است بکوههای (همالیه) وطرف مشرق ان بخلیج
بنگاله وطرف جنوبش بحر محیط هندوستان وطرف غربش بدریای
عمان نقشه بسیار دارید ملاحظه فرمائید
طول هندوستان از شمال بجنوب است وعرض آن از مشرق
بمغرب در کتابی که مساحت هندوستان را نوشته اند مسطور است
که مساحتش مربعاً قریب یکصد وسه هزار وچهار صد وسی وچهار
فرسخ ایران است که هر فرسنگ ایران مطابق است باسه میل

وشصت وپنج صد یک (۶۵/۱۰۰۰ م) انگلیسی (انتهی) جمعیت
هندوستان را دوازده سال قبل از این بدقت شمار نموده اند قرب
دویست وهشتاد ملیون دیده اند ممالک هندوستان بواسطهٔ راه
آهن تمام بیکدیگر مربوط اند وتقریباً پنجهزار وهشتصد فرسخ راه آهن
درهندوستان دایر است ونزدیک هشتهزار فرسنگ خط تلگراف
دارد ومدرسه هائی برای تربیت اطفال تشکیل داده اند (انگلیسها)
وخود اهالی هند نیز از روی میل و رغبت هم خود را صرف این کار میکنند
ومتجاوز از ده کرور تومان ایران در سال صرف این کار میشود و
این پول را خود اهالی هند میدهند باسم خیرات دخلی بدولت ندارد
اما مالیاتی که انگلیسها از ممالک هندوستان ماخوذ میدارند
هشتهزار لک هند میشود وتقریباً نصف آنرا برای تنزیل پولی که دولت
درهند مقروض است میدهند از قرار صدسه وبقیهٔ آنرا مخارج

آنممالک مینمایند اما عساکر هندوستان سیصد وپنجاه هزار نفر هندی را
بنظامی گرفته اند (در سالنامه که هر سال مینویسند دیدم) واین
ممالک تمام در تصرف انگلیس است که مستقیماً در تحت اداره او است
وبعض از ممالک هند که رتق وفتق امورش بدست سلاطین هند
ونوابهاست ایشان نیز مطیع وفرمان بردارند تصرفات عمده
را در ملک بصوابدید انگلیس می نمایند مگر مختصر تصرفاتی که چندان
اهمیت نداشته باشد

(سؤال) اجرای اوامر واحکام هندوستان چگونه است وصدورش
از کجاست

(جواب) اوامر ونواهی واحکام از مجلس پارلمنت انگلستان
صادر میشود ودرهندوستان مُطاع وجاری است

(سؤال) شهرهائی که اداره مخصوص دارد وحاکم مخصوص از جانب

سلطنت در آنها می‌ایند کدام اند

(جواب) هندوستان را بچند حکومت بزرگ منقسم نموده اند که امورات دولتی بواسطهٔ ادارهٔ مخصوص میگذرد (مثل) بمبئی مدراس بنگاله پنجاب برما وغیر ذلک جاهائی دیگر که توابع آنها هستند در تحت این حکومتها و نحوها هستند و معتبرترین شهرهای هندوستان کلکته است که پای تخت هندوستان میباشد هشتصد یا نهصد هزار نفر جمعیت نوشته اند دارد وبعض از ممیزین جغرافی دان را دیدم میگفتند اکنون بهزار هزار نفر میرسد که یک ملیون است

(سؤال) عرض وطول بمبئی وجمعیت آن چه قدر است

(جواب) بمبئی بدرازا واقع شده پیش از اینها گمان میکردم شبه جزیره باشد باوجودی که هزار مرتبه نقشهٔ آنرا دیده ملتفت نشده بودم ولی جزیره است اینکه از بمبئی بکراچی یا به پونه وغیر ذلک میروند بواسطه

راه آهن پل بسته اند که کاری از پل میگذرد و بخشکی میرسد بلی گاهی که دریا جزر و مد پیدا میکند خشکی دریا متصل بخشکی زمین میشود بهر حال طول بمبئی قریب دوازده میل است (هر میلی هزار و هفتصد وشصت یارد است وهر یاردی که وار هم میگویند سه فوت است وهر فوتی دوازده انچ و پنجاه ویک فوت قریب پانزده ذرع ایران است) بعبارة آخری هر یاردی معادل است با چهارده گره اما عرض بمبئی معلوم نمیشود (چرا) بجهة اینکه یکجا پنج میل است یکجا چهار میل یکجا کمتر بسا جائی است بهزار قدم نمیرسد شکل آن زمین معوج است

اما جمعیت بمبئی هر سال کتابی مینویسند (اسم آن کتاب گلندر است) افرادش را مرقوم میدارند از روی تحقیق نه تخمین بنقد امسال که سنه یکهزار و سیصد و بیست و دو هجری است ویکهزار و نهصد

وچهار مسیحی ده لک مخلوق دارد یعنی بیشتر از پیشتر باوجود اینکه چندین
سال است مرض طاعون در اینجاست وبسیاری در گذشته اند
مع هذا کم نشده بجاهای چند که از اطراف آمده اند والحمد لله حالا ناخوشی
نیست واگر هم باشد بسیار بسیار کم آنهم در جاهای کثیف ودر طایفه
بی تمیز بدخوراک

(سؤال) توابع بمبئی چه قدر میشود

(جواب) توابع بمبئی بسیار است که جزو حکومت بمبئی هستند
مثل بلاسینور بانسدا باریه بهونگر کمبایت اودیپور دهرمپور
دهرول غوندل زنجیره خیرپور پوربندر راجکوت ساچین
رادهانپور سونت وادهوان وغیر ذلک اوامر ونواهی آنها
از بمبئی است

(سؤال) وضع حکومت وفرمانروائی بمبئی چگونه است نواب و

صاحبمنصبان ایالت چنداست واجزا وکارگذاران چه قدر

(جواب) در بمبئی چند اداره دار الحکومه تشکیل داده اند هریک
از انها برای امری ودر محلی معین شده اند بعض آنها را نایب سرکار
میتوانید حساب کنید که همه در ظل اویند وسرکار حاکم بر آنهاست
وبرخی اداره مستقل هستند که کاری بسرکار ندارند (بعبارة
دیگر میگوییم) گورنر حاکم کل است بر همه والبته بر تمام برتری دارد
نهایت بر بعض ادارات مداخله نمیکند که خود استقلال دارند
بکار خود وهریک از انها که دارای اداره هستند مستقل نیز شعبی
دارند که تفصیلش بسیار است اما ادارجات اجمالاً نوشته میشود

یکی اداره پلیس است از برای عدالت جرمیه تشکیل یافته
دزدی وشرارت واذیت وآزار ونحوها را حکم مجازات
میدهند در این اداره گفتیم شعبه هاست که مجال تفصیل نیست

(پلیس کرت) در آن داد میکنند مطالب جزئیه را مثل دزدی وغیره

یکی دیگر اداره عدلیه است و آن بر دو قسم است قسمی را

(های کرت) میگویند که در ان گفتگو میشود و داد میدهند مقدمات

بزرگ را مثل قتل نفس و ادعاهای خیلی بزرگ و در این مجلس

جج ها هستند (قاضی ها) که حکم میکنند وتفصیل این مجلس را بعد

عرض خواهم کرد قسمی دیگر را (اسمال کیس کرت) نامند که در آن

گفتگو میشود از ادعاهای جزئیه

دیگر اداره (میثوسپال) یعنی اداره نظافت و آنرا اداره

بلدیه نیز میگویند این اداره خیلی بزرگ است و این اداره

ایست که هیچ دخل با ایالت ندارد و خود مستقل است و برای

این اداره امناء و وکلاء و اجزائی است که دخالت در

مملکت دارند برای آب مصارف اهل مملکت و چراغ کوچه ها

وخانه ها وتنظیف شهر وغیر ذلک و با این اداره است تسطیح کوچه ها وراهها

و پاک نمودن جاهای کثیف و زباله شهر همچنین ساختن عمارات در

محل و مکان باید باذن این اداره باشد و دولت هم ضامن این اداره

وکفیل آن هست در قرض کردن پول از رعیت و این اداره

رئیسی مخصوص دارد و اجزائی بیشمار که بهر کس کاری محول است

آب شهر میدانید که از نل است یعنی در چند جا تالاب ژرف بسیار

بسیار بزرگ ساخته اند که آب باران در آن جمع میشود و رشته هائی

از آنها کشیده اند بلوله های آهنی تا شهر و آنها را نیز شعبه شعبه نموده اند

بمحلات و نیز بکوچه ها و بخانه ها برده اند در هر خانه بلکه در هر اطاقی

نلی است که دهن شیر دارد صبح علی الطلوع آب میدهند عصر نیز

همچنین از برای خوراک و کارساز مردم شهر گاهی بر سر هر گذری

کرنل است (باصطلاح خود مان تنوره) اسبابی برپا نموده که

بالای آن صفحهٔ ایست مشتمل بر درجات مثل صفحهٔ ساعت وعقربهٔ
دارد که ازان می فهمند درچه خانه آب زیاد یا کم رفته یا کدام راه
آب خراب شده یا کجا مسدود کردیده فوراً دفع آنرا مینمایند
امّا در عمل چراغ در کذرها چراغ کاز یا برق هر شب روشن است
وحدی دارد که تا چه وقت باید روشن باشد. همچنین در ب هر خانه
چراغی است که مخارجش نیز با ادارهٔ مذکوره است نمبر چراغها را
تا چهارده هزار دیدم شاید بیشتر هم باشد
امّا در عمل نظافت کوچه ها در بسیاری از کوچها دو خط راه آهن
برای (تِرَمْوَیْ) هست وآن کاری مخصوصی است که تفصیلش را
عرضه میدارم در دو طرف آن خطوط دو معبر برای کاری های
دیکر و کالسکه است و در دو طرف آن دو معبر مذکور نزدیک
بدکاکین یا دیوار است سنک بست کرده اند برای پیاده

روی معابری که برای راه ترموی هست وهمچنین آنکه برای عبور
کالسکه است زمینش محتوی است بر سنکهای خُرد خُرد که روی
آنهارا بکل و آهک انباشته اند وهرکاه از تسطیح خواهد خارج شود
کنده کوب مینمایند و سنک ریزه ها را تجدید میکنند یک کاری
است دارای سه غلطک آهنی بسیار بسیار بزرک که حرکت آن
کاری با سباب بخار است یکی بران سوار شده در کوچه ها
میکرداند وزمین را مسطح میکند واکر جائی باشد که تنک باشد وآن
کاری نتواند عبور نماید غلطک دیکر که نیز از آهن است با حلقه و
زنجیر میکشند وراه را مسطح مینمایند وهر روز دو مرتبه
(صبح وعصر) چندین نفر موکل هستند که سر تنوره (نل) کوچه
را بر میدارند لوله هائی از زر بلند در آن کذارده آب فوران میکند
از سر آن آب مترشح میشود بمسافت چهل و پنجاه ذرع راه آب

می پاشند احیاناً در بعض کوچه ها اگر این توزه نباشد اسبابی است
یعنی پیپ های کلان است که انها را کاو میکشد با دوچرخ بزرگ
و در زیر آن پیپ لوله ایست که اطرافش همه مشبک است از
سوراخهای ان آب ترشح میکند وزمین راآب می پاشد همچنین
اسبابی دیگر که آنرا هم کاو میکشد با دوچرخ بزرگ زیر آن لوله ایست
قطور که اطرافش موئین است مثل بُرُوش بحرکت چرخها آن
لوله گردش میکند زمین را جاروب مینماید همچنین اسبابی دیگر است
که آنهم با دوچرخ کاو میکشد زیران دندانه هائی است از آهن
مثل شانه (یا مثل پنجه های برگشته) گُل و گل های راه را جمع
میکند و میکشد و می برد واگر احیاناً پس کوچهٔ باشد که این آلت
عبورش صعب باشد و مرورش دشوار اشخاصی حاضرند
دارای بیل و بیلک و جاروب و زنبیل (کارشان معلوم است)

بنا

بنابراین تقریرات که نمودم خواهید دانست که این اداره چه قدر
عمله لازم دارد (انچه شنیدم از ثقات) سی هزار عمله برای این کار
است وهر خانهٔ را معین کرده اند که چه قدر آب لازم دارد
و چراغ میخواهد همچنین تعیین نموده اند که اجاره واستجاره هر خانهٔ
چه قدر است از روی قانون صد بیست اداره بلدیه از خانه ها میگیرد
اما از خانهٔ که خالی باشد و مسکون نبود چیزی نمیگیرند (بالجمله)
این اداره خیلی بزرگ است همیشه اوقات در صندوق این اداره
بلدیه صد لک که هشت کرور تومان پول ایران باشد موجود
است برای مخارج مذکوره وچیزی دیگر هم این اداره از رعیت
میگیرد یعنی از مأکولات و نحوها که از خارج می آورند (مثل گمرکی)
باسم مصرف شهری وآنرا گمرک شهری میگویند.

دیگر اداره (پُرت ترسنت) این اداره ایست که اجاره واستجاره

بعض از زمینهای دولت باختیار اوست و مداخله به لنگرگاه کشتیها
وحواشی دریا و زمینهائی که دریا بوده و خشک نموده اند میکند و بر آنها
عمارت میسازد و این اداره از جهازاتی که وارد میشوند چیزی
میگیرد (وعمل گودی باین اداره است) گودی بضم اول جائی است
که هرگاه جهازی ضایع شود مرمت لازم داشته باشد آنرا میکشند
دران گودی که فرض کنید حوض بسیار بزرگی است کنار دریا
که آبش اتصال باب دریا دارد پس از راندن جهاز را دران گودی
پلی است از تخته که ببخار حرکت میکند میرانند بیکطرفان گودی باز
زور بخار را و را فرو میبرند تا بزمین که قطع آبرا از دریا میکند و برای
بستن و گرفتن بعض رخنه ها آدم میفرستند زیر آب (که تفصیل آنرا
بعد عرض میکنم) انوقت آب را از انجا میکشند آب که تمام شد
جهاز در خشکی واقع میشود در این هنگام مرمتش مینمایند باز آنجارا

آب می اندازند پل را بر میدارند جهاز دریائی میشود
اما تفصیل فرستادن آدم زیر آب لباسی که طوق گردن باصطلاح
یخه آن از فلز است می پوشند زیر آن طوق ربر قرار داده اند که
هم گردنش را صدمه نزند هم ملصق ببدنش شود (برای عدم سرایت
آب) سری ساخته اند نیز از فلز دو چشم دارد از شیشه آن سر را
میگذارند بر کله آنشخص که صورت و گوش و گردنش مستور میشود
و پائین آن سر پیچ دارد که بطوق مذکور متصل میشود که اصلا آب
داخل ان نمیگردد قطعهٔ از سرب یا سنگ بگردنش می اندازند
برای اینکه سنگین بشود زیر آب خود را نگاه دارد (اسباب تنفس ان)
لولهٔ ربری ساخته اند اتصال دارد با ان سری که از فلز است و
از آب بیرون آورده اند بر لب دریا اسبابی است مثل بمبو بخار
حرکت میکند و متصل هوا را در آن لوله میبرد و هوای تازه (اکسیجن)

بکام و دهان آن شخص میرساند کار خود را که کرد بیرون می آید مکرر خودم
دیدم این عمل را واکر عرض کنم بالاتر از این را شاید بعضی باور ننمایند
همین اشخاص میروند زیر آب تا مدتی کار میکنند مثلاً سنک می شکنند
کوده میزنند زمان غذا میآیند بیرون چیزی میخورند باز میروند کار
میکنند (مانند عمله)

چون سخن از زمین درمیان آمد و اجارهٔ آن این مطلب بنظرم رسید
که عرض نمایم (درباب زمینهای شهر) زمین یا از قدیم مالک داشته
یا نداشته اکر مالک داشته حال هم مال خود اوست دخلی بدولت
ندارد وانجا که مال دولت بوده وهست برعیت اجاره میدهد
اسمی روی آن میکذارد و چیزی میکیرد کاهی هم میشود زمینی بکسی میدهد
چیزی نمیکیرد میکوید برو عمارت بساز تا فلان مدت چون منقضی شود
حق دولت است (مقصودش ازاین کار آبادی ملک است)

وکاهی زمینی را میفروشد به بیع شرط که هر وقت بخواهد پس بکیرد و مخارج
عمارتی را که ساخته بدهد بسا اوقات بمبلغی که فروخته اکتفا نمیکند چون
به بیع شرط است غبن آورده باز چیزی میکیرد باسم اینکه زمین مغبون شده
خلاصه اکر زمین بیرون شهر باشد و محل زراعت باشد برعیت
میدهد تا زراعت نماید هرچه حاصل بعمل آمد ده یک میکیرد (خلاصه)
انچه در این باب که مذکور شد راجع باداره مخصوصی است

دیکر ادارهٔ (سکرتریت) یعنی منشی کری مکاتب و نوشتجات
و مستندات تمام امورات مذکوره در این اداره است
بعبارة اخری کارهای اداره های مذکوره راجع باین اداره است
واین اداره نوشته ها را می برد نزد (کورنر) واین اداره
نیز شقوقاتی دارد
حالا که اداره ها را بیان کردیم باز بر کردیم بمطالبی که راجع بانها ست

سکرتریت محل از حکومت است و خود آن منشی ها مستوفی را سکرتار میکویند

وآن این است که هرکدام ازان اداره ها مجلس شورائی دارند که
ازا (می تینک) میکویند اگر بخواهم تفصیل این مجالس رابدهم اوّلاً
درست بکنهها نمیدانم ثانیاً بدرازا میکشد امایکی ازجمله مجالس
شوری راکه بتحقیق دیده ام مینویسم ازان پی بکلی خواهید برد (مجلسی
است برای شوری) آنراگورنمنت میکویند مطالب بزرک
دران انجام می پذیرد این رانخست بدانید که حکومت بنفسه
باحدی تحکمی نمیکند مگر بانعقاد این مجلس (بهرحال) هرگاه امری
واقع شود یعنی حکومت نسبت برعایا مطلبی داشته باشد یعنی
اورامهمی پیش آید که باید حکمی بدهد یا اینکه رعایا بالنسبه بحکومت
عرضی ومطلبی داشته باشند اطلاع میدهند بزرکان واعیان
درآن مجلس حاضر میشوند هر مطلبی که هست درمیان می آورند
وباهم کفتکو مینمایند آرا خود رایکت یک ابراز میدهند تا اینکه متفقاً

تصویب

تصویب آن کاریاامری راکه مقصود است می نمایند (این قرار
داد دولت ورعیت است) وبایدبدانند که مجالسی که مرتب
میشود ومنعقد میکردد برای مطالب مهمه درشهرهای هندوستان
آنها (مجالسها) شعبه هستند ازمجلس بزرک در کلکته که پای تخت
هندوستان است ومجلس کلکته هم شعبه ایست ازمجلس سیاسی
بزرکی که درلندن است (درمجلس لندن ازقرار معلوم چهارصد نفر
اُمناء هستند همه معمر که سالها درخدمات دولت حاضر بوده اند
مردمانی کارافتاده جهان دیده آگاه وبصیر درسیاسی وپلتیکت)
برکردیم بمطلب خود ومثالی بزنیم ازآنچه دربمبئی خود دیده وملتفت
شده ام (مثلاً) حکومت میخواهد اجرا مطلبی بنماید یا مخارجی تعلق
بمملکت کرفته میخواهد بکیرد یا خیال دارد عمارتی بسازد درصورتی
که وجه ازاخود دولت میدهد نفوس را آگاه میسازد تا رای دهند

آنوقت دران کار اقدام مینماید و در صورتی که وجهی از رعایا میخواهند
باز ایشان را در مجلس طلبیده کفتکوها می نمایند وجه را مثلاً رعایا تقسیم
میدهند و بر مالیات خود آن وجه را می افزایند بطوری که تمام
راضی هستند (ماحصل) این وجه بعنف و اضرار کرفته نمیشود واما
اکر رعایا مهمی دارند که میخواهند در ملک امری را جاری نمایند باز
در مجلس پس از کفتکوها که باتفاق رای داوندان امر جاری وساری
میکردد وهکذا مطالبی که در آن مسئله خرج نباشد بلکه کفتکوی
بزرک باشد نیز حکومت و رعیت بایکدیکر مشورت نموده چون
آرا ایشان متفق کردد مجری میدارند
واکر بالفرض آن مطلب که در مجلس بمبئی (یا جای دیکر) کفتکو شده
و آرا بر آن متفق نشده میکشد این قضیه بمجلس بزرک کلکته (پای تخت
هند) آنجا نیز بمشاوره و مناظره کار را تمام میکنند واکر احیاناً

آنجا هم انجام نکیرد میکشد تا مجلس لندن در آنجا علی التحقیق میکند رد
(باز مثالی بزنم) مثلاً جنکی در میان است و وجهی برای اعانه آن جنک
دولت میخواهد و لازم دارد در انعقاد مجلس مذکور پس از کفتکو رعیت
مبلغی میدهد بطوری که هیچکس شاکی نیست چونکه این را یک نوع از
قانون میدانند (اکرچه رسم این لاشئی نیست که فضولی کنم بلکه آن شئونات
را ندارم که عرضی بنمایم) ولی از روی بیطاقتی عرض میکنم از رعایای
دولت ما آنها که صاحبان ثروت وجاه و ملک و دستکاه هستند تا مردمان
متوسط و پایه چه عیب دارد دولتخواه و ملت دوست باشند اقتفاء
تأسی برعایای خارجه بنمایند دیون دولت را از روی تقسیم متحمل شده
این رشته که نقداً بکردن ما و بدست اجنبی است بکسلانند چونکه بندکان
اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه مثل پدر بر ما مهربانست بلکه از پدر
مهربان تر است امید که بزرکان و هواخواهان دولت ما تشکیل این

امر سهل را بدهند و رفع آن بار منت را از کردن اهالی ایران صانها الله
عن الحدثان بنمایند (و اکر چنانچه اظهار این معنی از همچو منی خلاف رسم
بوده استغفار میکنم) برمیکردم بمطلب خود پیشتر عرض نمودم که از
قاضیها که آنها را جج میکویند تفصیلی بیان خواهم نمود

اکنون شمهٔ از آن عرض میشود بسیاری از امورات مذکوره مسطوره
بلکه اکثر در مجلس قاضیها (جج ها) که آن مجلس را کُرت می نامند انجام داده
میشود و میکذرد و در مجالس عدیده ایشان بنده رفته و تماشا کرده
و لختی جلوس نموده و علمی حاصل کرده ام (شرذمه بیان میکنم) کفتم کرت
متعدد است اما حالا سخن از (هی کرت) میکوئیم یعنی کرت و عدالت
خانه عالی در این کرت چند مجلس است که هر یکی را ججی است و در
طبقه زیرین این مجالس یک مجلسی است مخصوص برای اینکه اول عرایض
مردم در آنجا ابراز داده شود شخصی که رئیس آنجاست میداند که امروز

مثلاً در فلان کرت چند ادعا و کفتکو برده شده و البته میداند نزد فلان
جج چه قدر مرافعهٔ ناتمام موجود است لهذا هر عارضی که میرود عرض آنرا
حواله میدهد بمجلسی که مرافعه زیاد در آن نیست بدستور او عارض بمجلسی
معین میرود و شخص عارض وکیلی تعیین مینماید (وکلا بسیارند که کار
شان همین است) مثل ایران و کذشته از وکلا اشخاص دیکر هستند که
آنها را بالستر میکویند اینها برای نطق کردن خدمت جج میباشند
پس وکیل خلاصهٔ عرض عارض را می نویسد میدهد به بالستر او نیز آنرا
خلاصه کرده در مجلس برخاسته نطق میکند و بعرض جج میرساند
(و مخفی نماند) که شخص بالستر نیز عالم است و شرط این کار علم است
و پایهٔ علمش یا بدرجه علم جج باید باشد یا نهایت یک درجه کمتر اما حق
وکیل و حق بالستر معلوم و مشخص از روی قانونی است که برقرار شده
دیناری از آن قرارداد تخلف نمیشود نه این است که وکیل بکوید

بمدعی امروز ما مهمان تو هستیم یا پول نهار مرا بده یا روزی فلان مبلغ باید
بدهی یا اینکه سخنی بناحق بکوید و حقی را پایمال کند هیچیک از اینها نیست
و لباس اشخاص بالِستر طرزی خاص است (یعنی جبه ایست که پشت
کردن آنرا چین داده اند و این لباس رسمی است که بهمین لباس
بمجلس وارد میشوند) و این چه قاعدهٔ خوبی است که هر مرافعهٔ که در روز
باید در آن حکم شود مثلاً پنج یا شش یا ده مقدمه باید امروز بکذرد اسم
مدعی و مدعی علیه را مینویسند بر لوحه بر در مجلس کُرت می آویزند اشخاص
مذکور قبل از انعقاد مجلس می آیند بر آن لوحه مینکرند اکر نام ایشان نوشته
شده توقف مینمایند و میدانند امروز مقدمهٔ ایشان میکذرد و اکر
نوشته نشده میروند با مان الهی و از شغل خود باز نمی مانند
قدری از طریق و آئین جج عرضه بدارم این شخص که قاضی است
هر مذهبی میخواهد داشته باشد چنانچه انکلیس و هندو و مسلمان هر سه را

را دیدم مشغول قضاوت بودند شرط در قضاوتش دو چیز است اوّل
دیانت دوم اجتهاد بطور اکمل در مسائلی که متعلق بمرافعه میباشد و
اطلاع از وضع قسم دادن هر ملتی و هر مذهبی و استحضار از احکام هر دینی
مخصوص کتب فقهیهٔ ما مثل شرح لمعه وغیره را ترجمه کرده حاضر دارد
که اکر ادعا میان دو مسلمان باشد بر قانون شریعت حکم میکند
و سر آمد همه اینها تفرّس آن شخص است که محال است امری بر او پوشیده
بماند دو کمال در آنها دیده ام که مرا متحیر نموده یکی اینکه در مقام استنطاق
چنان تقریر میکنند و پرسش مینمایند که اکر شخص قاتل باشد یا کسی دزدی
کرده باشد ابراز میدهد و امکان و مجال دروغ ندارد یکی دیکر اینکه
هنکامی که (بالِستر) ایستاده مقابل و نطق میکند و عرض حال موکّل
موکل را مینماید سراپا کوش میشود و میشنود مبلغی سخن را که شنید با قلمی که
بدست دارد یک یا دو کلمه یادداشت مینماید باز کوش میدهد و هکذا

مثلاً باینستر اگر صد کلمه حرف زده باشد جج پنج کلمهٔ نتیجه بعد اگر بخواهد (بسا که واقع
میشود) آن سخنان را بدون کم و زیاد که شنیده بهمان پنج کلمه یادداشت
بیان مینماید و از قرار تحقیق این خود یک نحو علمی است که درس میخوانند
و تعلیمی مخصوص دارد و چون حکم کند غیر الحق نکند حالا فرض قاضی حکمی
نمود میتواند مدعی یا مدعی علیه بگویند ما این مرافعه را قبول نداریم در اینحال
اگرچه حکم قاضی مذکور جاری شده ولی مرافعه را می برند بمجلس دیگر
نزد قاضی دیگر او نیز رسیدگی میکند اگر جج اول درست حکم کرده امضا
میدارد و اگر احیاناً بفهمد خبط نموده رد و رواسی نکرده میگوید اشتباه
اورا (این مطلب در ادعاهای خیلی بزرگ است)

قدری هم از مجلس ورود جج بیان کنم مجلسی است وسیع دور
تا بدور کرسی و نحو ذلک بقطار گذارده برای مردم در یکطرف مجلس
هم وسعتگاهی است مرتفع کرسی بزرگی نهاده که جای قاضی است

محاذی روی او وسعتگاهی دیگر است از محل جج پست تر و از محل
مردم بالاتر بر آن کرسیها نیز گذارده اند این جای منشی و محررین و حاضرین
است و دور تا بدور این مجلس پر از کتاب است همه در فقه و احکام
مرافعه از هر مذهب و طریقه   وقت ورود جج یک سپاهی (باصطلاح
خودمان فراش) میآید صدائی میدهد اشاره باینکه جج آمد مردم تعظیماً برخاسته
وارد میشود دو نفر یساول که تبرهای نقره دارند جلو او هستند پس
بر کرسی خود می نشیند بعد از تواضع مقدمات از روز پهلوی دستش
حاضر است یک یک را گفتگو میکند و حکم میدهد این عجب است
که در آن مجلس ابداً همهمه و غلغله و بر سر یکدیگر زدن و فحش دادن
منسوخ و متروک بلکه معدوم است محال است که دو نفر بلند حرف
بزنند و محال است که بدون رویه سخن بگویند یکی که حرف زد و تمام
کرد دیگری بتکلم می آید مثلاً اگر زیدی در اثنا کلام بعمروی فحش بدهد

عمرو ابداً جواب میگوید و وحشت نمیکند وقتی کلامش تمام شد او را
اذن میدهند سخن بگوید عجب تماشائی دارد نزد فتوای خون از روز
جج و بعض اجزا لباس قرمز می پوشند قاتل را که حاضر نمودند پس
از گفتگوها و شهادتها و ثبوت در حالتی که جج بسیار گره دارد از این
فتوی معلوم است که حالش دگرگون است فتوای کشتن او را میدهد و
فوراً آن قلمی را که بدان فتوی نوشته میشکنند و بر زمین میزند و برمیخیزد

(سؤال) مدت حکومت حاکم چه قدر است

(جواب) پنج سال تمام پس از این مدت میرود دیگری بجای او میآید

(سؤال) هوای هندوستان عموماً و بمبئی خصوصاً چه طور است

(جواب) لازم بعرض بنده نیست کتابهای انگلیسی در جغرافی همچنین
فارسی نزد سرکار موجود است هوای تمام نقاط هندوستان را نوشته اند
البته جاهای خوب دارد مثل پنجاب و لاهور پیشاور و نخود لکت

همچنین

همچنین پونه و دهلی و نیپال و حیدرآباد ....

پونه بد جائی نیست هوایش را مثل هوای شیراز دیدم بسیار لطیف
است رودخانهٔ دارد که همیشه آب دران جاری است و آنرا (ندی)
میگویند اما آن آب باران است در هنگام برسات طغیان میکند و در
غیر برسات کم میشود وان رودخانه بسیار تماشا دارد سدهٔ و بندی
که دران بسته اند از عجایبات است شرم میکنم دیگر نام بند بهمن
یا بند امیر را ببرم در جوار آن باغی است بسیار ممتاز خوش وضع بار وح
از جمله تماشاگاه پونه است واین باغ را هم باغ ندی می نامند
راه پونه هم خالی از غرابت نیست از بمبئی که بانجا میروند چون کوه در راه
است بیست و پنج یا بیشتر کوه را سوراخ کرده اند خیلی مطول که گاری
درانها عبور میکند بسا کوه سوراخ شده که مدت طول عبور گاری در آن
به سه و چهار دقیقه طول میکشد از وضع نقرانها عقل متحیر است (خلاصه

عرض کردم هوای پونه مثل شیراز است وقتی هم تردید داشتم
که ان هوا بهتر است یا هوای شیراز کاهی این را بر آن کاهی آنرا
بر این ترجیح میدادم آخر الامر پس از توقف چندین روز هوای شیراز
را ترجیح دادم قطع نظر از تعصب چراکه در شیراز آب جاری و چشمه سار
است و در اینجا نیست البته جغرافی دانایان میدانند که لطافت هوا
بواسطه کثرت آب شیرین است (بهرحال) در پونه باغی دیگر است
مسمی به (سُلجر گاردن) چو که نزدیک بسرباز خانه است شهدالله
باغ باین خوبی کمتر بلکه هیچ ندیده ام جمیع مرکبات و میوجات از هر
قبیل و از هر نوع ایرانی و هندوستانی وغیره را دار است حیاض
و آبشارها و خیابانهایش طوری است که زبان و خامه از تقریر و تحریر
عاجز است نهری جاری همیشه دران هست آب این نهر هم از بارانست
است و این باغ خیلی بهتر از باغ رانی است که در بمبئی دیده ام

خلاصه

(خلاصه سخن در هوا بود) اما هوای بمبئی بسیار بد است کثیف و متعفن
ناساز کار خصوصاً برای غربا در وقت گرما ابدان مردم بثورات
و دانه های سرخ بیرون می آورد بغیر از اینکه شهریست آراسته و بازینت
و قشنک و منظم و پاکیزه دیگر تعریفی ندارد ولی برای تجارت محلی بهتر
از این جا دیده نمیشود بجهة تجار عجب مرکزی است و برای معامله
غریب نقطهٔ (شاید بعضی باور نکنند) اگر شخصی پانزده هزار روپیه داشته
باشد روزی پانصد روپیه سود از ان می برد این را نه من میگویم از تجار
معتبر پرسید و تجار در بمبئی صد پنج مالیات میدهند پس انهم از روی
دفتر انها که بدانند سود برده اند
باغی در بمبئی هست موسوم بباغ رانی که مذکور شد این باغ هم خالی از
تعریف نیست خیابانهای معوج پیچ در پیچ دارد که تعمد در آن نموده اند
ولی شخص از اعوجاج انها حظ میکند بسیار خرم اشجارش مردف و یک

اندازه است حتی سبزه و ریاحینش یک هوا و تازه   فواره های
آب از هر سوی ان جستن و فوران است (اما آبش از نل است)
دراین باغ عمارتی است دو طبقهٔ بسیار عالی و بزرگ در آن استخوان
واجسام واجساد بسیاری از وحوش وطیور را نگاه داشته اند اکثر
در پشت جعبه ها که از بلور است گذارده اند برای تماشای مردم هر کس
خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو   کسی را منعی نیست اما بشرطیکه ابداً دست
نزدیک شاخی از درخت یا برگی از شاخی یا گلی در سبزهٔ نبرد و نزند
که اگر برد و زد فوراً آنرا جریمه میکنند   در فضای این باغ متفرقهٔ سراها
وایوانها و عمارتها ساخته اند همه کوچک کوچک در هر یکی از آنها یک جنس
از حیوان نگاه داشته اند   مثلاً در سرائی که اطرافش میلهای آهنی است
(میتوانیم آنرا خانهٔ قفسی بگوئیم) یک یا دو یا بیشتر شیر کرده اند در سرای
دیگر که جائی دیگر است دو یا سه پلنگ و ببر حبس نموده اند   یا جائی خرس

و یوز و شغال و گرگ نگاه داشته اند   در جائی دیگر آهو و گوزن گورها
کرده اند عجب این است که در میان آن سراهای قفسی بمقتضای طبع
ان حیوان خانهٔ ساخته اند مثلاً برای پلنگ و خرس کوه مصنوعی بشکل
طبیعی تشکیل داده اند   برای آهو و گوزن مرتع و مشرب و تپه و تل
ساخته اند

باز برای اقسام و انواع مرغها سراها ترتیب داده اند   سراهای بزرگ
که اطرافش همه تشبک دارد در میان آن مرغها در پرواز ند بسا جاها که
وسعت بسیار دارد و بمقدار یک پیمان خودمان یا بیشتر از زمین را پرده
آهنی مشبک قفس ساخته اند سقفش نیز متشبک بان پردهٔ مذکور است
در میانش هم اشجار انبوه و آبهای بسیار است   درچنین جائی مرغهای
خیلی قشنگ خوش خط و خال بطیران و پرواز ند اما از پرده بدر نمیروند حتی
برای مرغابی ها جنگل و بیشهٔ مصنوعی ساخته اند بهمان و تیره مذکور خلاصه

وحشی وطیری نیست که نباشد برای فیل هم خانه ساخته اند روزهای
شنبه انجا ازدحام میشود درخیابانها کوچها وکرسیها نهاده هرکس هرجا میخواهد
به نشیند (مع هذا کله) باغ پونه را که وحش وطیر ندارد بهتر پسندیدم

(سئوال) از قید وبند وحبس بمبئی چه یافتید چه طور است

(جواب) هرکس خلافی کند بمقتضای جرمش مجازات میدهند بحکم جج
وقاضی (مثلاً) شخص محترمی خلاف کرد جریمه اش بچیز جزئی میکنند و
آنرا (دَنْ) میکویند بالمثال دو روپیه ازاو میکیرند و کمال خفت است
شخصی دزدی کرده بمقتضای دزدیش بمدتی معین درقید میرود در انجا
هم اکر خلافش بزرک است بار از و میکشند و بکارش وامیدارند سنک
بشکنند برای تسطیح راهها یا حمالی کند درهمان قید اکر خلافش کوچک است
درقید بافندکی میکند یا آهنکری ونحو ذلک وکسی که خون کرده اکر
متعمد نبوده در قتل اورا می برند بجزیره که نزدیک بمبئی است (شهر کی است

رها وآزاد است ولی باید مشغول کسبی باشد و باشد تا بمیرد یا وقتی خلاص
شود واکر قتل را متعمد بوده حکم بکشتنش میدهند اینهم تفصیلی دارد
در صدد ذکرش نیستم چراکه درست نمیدانم واکر احیاناً طفلی شش یا هفت
یا هشت ساله دزدی کرد اورا آزاری جزئی میدهند بحبس چند ساعت
یا کوشمالی دیکر

(سئوال) مراکب یعنی اسباب سواری وآلات حمل اثقال البته در
هندوستان بسیار است مخصوص شنیده ام الحال مثل فرنکستان در
تکمیل آنها میکوشند حقیقت دارد یا نه

(جواب) بلی دراین خصوص اسباب راحت وآسودکی مهیا است
هم بجهة سواری مردم هم برای حمل ونقل اشیا ر (همه را عرض میکنم) شاید
بعض از انها بجهة سرمشق بد نباشد
مقام پست این آلات گاری های چوبی است که باشکال مختلفه ساخته شده اند

غالب آنها مشبک و پنجره دار است اینها را کتاره می نامند دو چرخ
بزرگ دارد دو دو کاو یا یک کاو آنرا میکشد اجناس مختلفه از خوراکی و
ادوات و آلات آهن وغیره وهیزم و زغال و صنادیق و امتعه و اقمشه
ونحوها دران ها میگذارند از مکانی بمکانی می برند (اینها برای کرایه است)
وعدد آنها را از روی نمبر تا چهارده هزار دیده ام شاید بیشتر باشد

دیگر ظرفی است دارای دو چرخ که یکطرف ان ظرف دو شاخه
چوب است سر چوبها را بدست گرفته پیشاپیش خود بسهولت روان
میدارند یا چهار چرخ دارد و بدست او را می برند در حالتی که اشیاء خوراکی
وغیره دران است در کوچه ها میگردانند و متاع خود را میفروشند
بسا که هر حمالی یکی از اینها دارد و تحمیل اثقال مینماید حمالی که بار بر پشت نهد
نیست الا بر سبیل اتفاق و ندرت

دیگر اطاقهای بزرگ از چوب ساخته اند یا از آهن که مسقف است

درآنها نیز اشیاء نفیسه را میگذارند و حمل و نقل مینمایند بمدد چرخ و کشیدن
کاو (ای عجب) که گوشت را هم با همین اطاقها حمل میکنند که از گرد
واثر هوا مصون باشد این بارکش مذکور آتشی نیز هست که در جلو
آنها دستگاه بخار و آتشخانه است و ببخار حرکت میکند بکمال سرعت

دیگر (بای سیکل) است که دارای دو چرخ است یکی جلو و یکی
عقب در ایران هم آورده اند سرکار هم در فرنگستان هزارها دیده اید
دور چرخهای آنرا (ربر) قرار داده اند و دران ربر هواست شخص
حامل بحرکت دو پا که بزیر و بالا برد چرخ مذکور مثل برق حرکت میکند
مقصود از این عرض این بود که اکنون صنعتی تازه نموده اند در جلو این
محمول مختصر اسبابی قرار داده اند که بقوه الکتریسه حرکت میکند بدون
زحمت پا میدود و اختیار نیز بدست است

دیگر کالسکه و درشکه دو اسبی و یک اسبی لاتعد و لاتحصی در هر گذری

ده یا پانزده بلکه پست ایستاده حاضر است از قرار مسموع متجاوز
از دو هزار است بعضی خیلی بیشتر میگویند و آنها گاری ویکتوریا می نامند
هرکس بخواهد جائی برود خواه عقب کار یا برای تفرج مبلغی داده سوار
میشود گردش میکند و تا چهار و پنج نفر را حامل است و کالسکه که
ببخار حرکت میکند نیز بسیار است که آتشخانه دارد و سکان آن بدست
جالس آن است باختیار حرکت میکند (عجایب) اینکه کالسکهٔ
برقی تشکیل داده اند بقوهٔ الکتریسه حرکت مینماید ساعتی یکصد و پست
میل میرود ولی قدغن شده که در شهر باین سرعت نروند که مبادا
آسیبی بکسی برسد این را (موتر کار) میگویند دیگر از جملهٔ اسباب
راحت و آسایش مردم تشکیلی دیگر است که تازه میباشد و مقصود
ما ذکر آن است
اطاقی ساخته اند بطول هشت یا نه ذرع ایران و بعرض دو ذرع و نیم

یا سه ذرع این اطاق مرکب است از مسطحه که از چوب است در هریک
از دو طرف آن هشت و بعضی پنج استوانهٔ باریک نیز از چوب افراشته اند
و سقفی بالای آن قرار داده اند همه را با آهن و میخ های قوی محکم نموده اند
هشت یا پنج کرسی کوچ مانند بردیف محاذی هر استوانهٔ در میان اطاق
نصب کرده اند که روی هر یکی از آنها پنج نفر آدم میتوانند بنشینند چهار
چرخ آهنی این اطاق دارد اگرچه کوچک است ولی محکم و قوی است
این اطاقها را (ترَموی) میگویند بکسر اول و فتح ثانی و سکون ثالث
(این بجای خود باشد)
در کوچه های بزرگ که محل عبور و مرور زیاد است و عمدهٔ ذهاب و ایاب
مردم در آنها ست بر روی زمین چهار رشته آهن کشیده اند که پیش
از این اشارهٔ بآن نمودم و این خطوط آهن محاذی زمین است که
چرخهای ترموی مذکور روی آنها میغلطد و این چهار رشته دو تا

برای رفتِ ترموی است دوتا برای آمد و این ترموی را دو
اسب میکشد یعنی انکه هشت استوانه دارد وانکه پنج استوانه یک اسب
وعدد آنها بسیار است از قرار مسموع دویست عدد است تشکیل آنرا
یک کمپانی داده اند (خلاصه) این ترموی در تمام محلّات جاری و
ساری است وطوری در کشیدن خطوط آهن آن مهندسی کرده اند
که هیچ محلی را فروکذار ننموده اند بالای سر هر ترموی نوشته اند که این
از کجا بکجا میرود و در رنگ هم مختلف اند دسته از آنها را زرد قرار داده
اند دسته را سبز دسته را آبی دسته را نیلی دسته را قهوه بطوری است
که همه کس میداند و میفهمد که این ترموی از کجا میآید و بکجا خواهد رفت
(بهرحال) این ترمویها متصل در کوچها در کردش اند هر یکی دو و سه
نفر مستخدم دارد مثلاً شخصی میخواهد از محلی بمحلی برود در هر نقطه که باشد
بمحض اینکه توجه کرد آن ترموی که مقصود اوست فوراً میرسد طوری

این عمل

این عمل را تشکیل داده اند که اسباب معطلی برای احدی نیست نهایت
خیلی طول بکشد پنج دقیقه بیشتر نیست که شخص بایستد و درنک نماید
تا ترموی منظور برسد بهرحال تا رسید شخص میرود نزدیک آن بدون
پرسش و سؤال استوانه را میکیرد از زمین بلند شده داخل میشود (از
زمین تا سطحه آن نیم ذرع بیش نیست) بر روی کرسی می نشیند همینطور
که ترموی میرود مستخدم آن حواشی طرف بیرون که بطور راه رو
ساخته اند میآید نزد شخص میپرسد کجا میخواهی بروی میکوید فلان
جا خواه بعد آن صد قدم باشد خواه دو فرسنک بهرصورت
یک تکیت که عبارت از نوشته ایست میدهد یک آنه که چهار یا
پنج شاهی ایران است میکیرد وچون بمحل مقصود میرسد شخص از کرسی
برخاسته فرود آمده میرود عقب کار خود بسا شخصی که از جائی بجائی
میخواهد برود که ترموی مذکور در عرض راه منحرف میشود و از آن راه

که مقصود شخص است نمیرود درانحال پیاده میشود قدری می ایستد
ترموی دیگر میرسد دران رفته همان نوشته را (تِکِت) نشان
میدهد میرود تا مکان مقصود و بسا که این عمل به سه یا چهار مرتبه میرسد
واین ترمویها از طلوع صبح تا نصف شب جاری ودر حرکت اند (داخل
این کمپانی) روزی از دوازده هزار روپیه کمتر نیست واز چهارده هزار
بیشتر نه فقط روزی پانصد روپیه بسرکار میدهند واین ترموی
در بعض ازجاهای هندوستان مثل کلکته با اسب حرکت میکند بقوه
حرکت مینماید در بمبئی نیز خیال دارند بقوه یا بخار قرار دهند
دیگر از جمله اسباب اسایش مردم کاری بخار است که در ریل حرکت
میکند در بمبئی قرب سیزده اِستِشَن میباشد (اِستشن) یعنی محل و
مکانی که کاری اتشی در انجا داخل میشود وخارج میگردد واین استشنها
در دو طرف شهر واقع شده اند ازیک طرف روزی پست وهشت

قطار که هر قطاری (ده) (دوازده) (چهارده) وبیشتر گاهی بچهل میرسد
خارج میشوند وپست وهشت قطار داخل میکردند واز طرف دیگر
روزی سی وهشت قطار خارج وسی وهشت داخل میگردد
دیگر از اسباب اسودگی کاری وادوات حرق است (آتش
خاموش کن) در تمام محلات این کاری حاضر وموجود است که با بخار
حرکت میکند وده نفر در آن جا میگیرد دمبو ولوله های ربری بلند بهم
پیچیده مهیا دارند همچنین (نردبان) که دارای پله های عدیده است
وبر روی هم ته میشود از اهن وبسیار سبک وزن نیز دارند اگر
در محلی حرق واقع شود در آن کوچه لامحاله تلفون حاضر است خبر میدهند
بهر گاری که نزدیکتر باشد فوراً خود را میرسانند سر نل (تنوره) نزدیک
بانجا را برداشته وسر لوله ربری را میان نل نهاده آب بر اتش میزنند
ورفع آنرا مینمایند این عمل هم جزو اداره بلدیه است که تفصیلش این باشد

(سوال) نظم هندوستان چه طور است

(جواب) نهایت منظم است برای شما یکدو فقره عرض نمایم پیش
از این مذکور شد که در کوچهای بزرگ دو خط آهن برای ترموی کشیده اند
یکی برای رفت دیگری برای آمد و گفتیم در دو طرف ترموی کالسکه
و کاری اسبی و کاری گاوی آمد و شد دارند چنین قرار داده اند که
کاری ها و کالسکه ها بطرف دست چپ خط آهن مذکور بروند محال
است بطرف دست راست بروند و آنها که میآیند نیز بطرف
دست چپ خود می آیند محال است بطرف راست بیایند این
قانون برای این است که مزاحم یکدیگر نشوند همچنین پیادگان رفت
و آمدشان ترتیبی دارد پیش از این عرض نمودم از کوچها نزدیک بدیوارها
سنک بست کرده اند باید مردم همیشه بر آن رشته که طرف دست
چپشان واقع میشود راه بروند در این صورت همیشه راه آیندکان

با روندکان دو خواهد بود مثل راه کالسکه و کاری

همچنین جزو تنظیمات ملکی است که کسی بخواهد دکان یا دیواری مرمت
کند و باصطلاح چوب بندی نماید (منجنیق بسازد) اگر یکروز تمام
میشود باید روز یکشنبه باشد که روز تعطیل است و در غیر روز تعطیل
نباشد که عرصه بر مردم تنگ شود و اگر تا مدتی طول دارد باید اذن از
حکومت بگیرد (دیگر) رسم است هر دکانی پله داشته باشد یا خروجی
یا دخولی بعض دکانها سنگی را در جلو دکان فرو برده اند که سرش بیرونست
بدین وسیله بالا میروند (در ایران هم است) اگر کسی جلو دکانش
از روز اول سنگی نبوده بخواهد سنگی بمقدار دو گره کار بگذارد بدون
اذن و رسیدگی مهندس نمیتواند که شاید عرصه بر عابرین تنگ شود ملاحظه
بفرمائید تا بچه اندازه مواظبت دارند نمیگذارند بواسطه سنگی دو گره
عرصه تنگ کند چه جای اینکه مرقناد یا بقال یا نخود بریز یا میوه فروش

تیرهای یک ذرعی جلو دکان خود کار بگذارند و روی آن ها سینی و طبق
و کیرهٔ متاع خود را بنهند و انقدر عرصه بر مردم تنگ نمایند که مجال عبور
و مرور نباشد (قصهٔ شنیدنی است) یکی از دکان دارها در بمبئی کانش
پله نداشت (از اول) چندین شب در خفیه از درون دکان خود
بزور سرپنجه و ناخن اجرها را لق کرده پس و پیش نمود رخنه پیدا کرد
بطوری که احدی نفهمد سنگی کوچک کار گذارد پس از نصب سنگ شخصی
مهندس مانند می آید قدری نگاه میکند و میرود ساعتی نگذشته آن شخص
مراجعت میکند با یک مرد سپاهی باز نگاه میکنند و میروند بدون
اینکه بصاحب دکان چیزی بگویند لختی نگذشته باز معاودت مینمایند
با یک نفر کانستبل (داروغه) پس داروغه اشاره میکند که سنگ را
بیرون بیاورند عجب اینکه بصاحب دکان یک کلمه حرف نزدند بلکه
نگاه نکردند و این عمل برای این بود که میدیدند این سر سنگ عرصه را

بر متردّدین تنگ خواهد کرد

(سؤال) اداره گمرکات چه طور است و عملش چگونه

(جواب) فقط از گمرک بمبئی فی الجمله اطلاعی دارم بواسطه مخلطه و آشنائی
با یکی از اجزاء ان اداره اما نه بطور الکل که تمام وضع و محاذات ازا
بدانم و آنچه میدانم اینست که این اداره خیلی بزرگ است میتوانم گفت
اداره باین وسعت نیست در سالی یکصد و بیست هزار تومان پول
ایران مخارج این اداره است از مواجب عمله جات و مرمت عمارات
و اسباب جر اثقال از هر قسم و هر قبیل و خرج کارخانه های بخار که فقط
برای عمل گمرک ساخته شده و غیر ذلک که تفصیلش بسیار است
رئیس این اداره در هر ماهی سه هزار روپیه مواجب دارد از انطرف
مدخول گمرکخانه هر سالی بیست و چهار کرور است صد پنج میگیرد از
چای و مس و قلع و نحوها صد سه و نیم از قماش و از آهن و پنبه و ریسمان

هیچ نمیکیرد (بیشتر ازاین مطلع نیستم)

(سؤال) از اوضاع مدرسه ها و اسکول ها مر قوم دارید

(جواب) از تحریر اوضاع مدرسه و نحوها معذرت میخواهم نمیدانم چه بنویسم انقدر مدرسه و اسکول در هندوستان است که بشمار نمی آید و ترتیب و تشکیل آنها را نمیتوان بیان کرد در یک بمبئی تنها هزارها مدرسه و انجمن و اسکول تشکیل داده اند مردانه زنانه برای اطفال کوچک بجهة اطفال بزرک برای ایتام برای فقرا اطفال بزرک و کوچک را که بس قربت نباشند غالباً در یک حوزه جمع نمیکنند مکر در بعض از بلاد هندوستان که انها غرضی دیکر دارند کویا مقصودشان این است که اداب و رسومات دینیه و مذهبیه و تکالیف شرعیه را از میان بردارند عجب این است که باوصف این مقصود کتب فقهیه علماء امامیه را هم درس میکویند و تفسیر را کذلک (اما چه طور) یکدفعه باٰیه مبارکه یسئلونك عن الخمر الخ

وانما الخمر والمیسر الخ که میرسند پس از تفسیر و تاویل میکویند حضرت ختمی مرتبت خمر را اثم کبیر و رجس خوانده ولی نجس نفرموده بزبانی که طفل از قید نجاست شراب یا مسکری دیکر بر بیش می آیند و دیکر مثلاً حدیثی نقل میکنند از کتابی که در دست دارند غیر معروف یا میکویند از صحیح بخاریست که روزی رسول اکرم صلّی الله علیه واله وسلم در فلان کوچه ایستاده بول کرده‌اند پس چه ضرر دارد باین نحو کسی بول کند یعنی مثل فرنکیها) باری کفتیم ازاین قبیل مدرسه ها شاذاً در هندوستان هست با آنها کار نداریم (از انجمن ها سخن کوییم) جاهای بسیار بزرک ساخته اند که در آنها کتابهای بیحد و حصر موجود است مخصوص در بمبئی انجمنی است آنرا انجمن اسلام میکویند اکرچه انجمن های دیکر هست ولی این خیلی بزرک است نمیتوانم بکویم تمام کتابهای عالم انجاست ولی میتوانم بکویم کمتر کتابی است که نباشد هرکس بخواهد میرود کتابی مخصوص فهرست ترتیت

داده اند دران نگاه میکند کتاب مقصود راکه یافت آنرا طلب میکند فوراً
می آورند چندان که بخواهد مطالعه مینماید ومیرود بعض از انجمن ها هست
که شخص بخواهد همیشه و همه روز برود وجهی مقرر در سال میدهد بهرحال
بنده در انجمن مذکور اکثر رفته کتابی که خواستم آوردند دیدم وخواندم وبه
بردم برخاسته آمدم

(سؤال) چند مذهب در بندر بمبئی است

(جواب) نخست بطور لطیفه عرض میکنم که مذهب در بمبئی یا درجاهای دیگر
بعدد افراد انسان است بحسب ظاهر هند و بسیار است بفرق
عدیده سنی بیشمار بمذاهب مختلفه اسماعیلی زیاد بعقاید متعدده اثنا عشریه
بسیار کم است وبنده تفصیل این فرق وعقاید آنها را در کتاب مقالات
علمی نوشته ام مراجعه فرمائید (خلاصه) آنها را بیکدیگر ابداً کاری نیست
بد از یکدیگر نمیگویند. بلی جاهائی هست که مخصوص ساخته اند برای بحث

ادیان اکثر شبها منعقد میشود ومن بسیاری از شبها رفته ام گفتگوی را دیده ام
امّا افسوس که بهندی و گجراتی صحبت میداشتند باز هندی قلیلی میفهمیدم
امّا نه طور اکمل (قصه یک شب را عرضه میدارم) مجلسی که نزدیک
بمنزل بنده بود رفتم سرائی بسیار وسیع میزی بزرگ بالای اطاق
گذارده بود پشت آن چند کرسی روی هریک از آن کرسیها ملا یا مجتهدی
از فرقه نشسته بود برروی یکی شیخی از اهل تسنن برروی یکی کشیشی از
نصاری برروی دیگری برهمنی از هندوها شخصی همراه بنده بود که همه
آن زبانها را میدانست برایم معرفی میکرد وترجمه مینمود پشت سرهمه
کرسیها شخصی را دیدم خود را جمع نموده باعنق منکسر خزیده پرسیدم
این کیست گفتند ملای بزرگ یهود گفتم صدق رسول الله صلی الله علیه وآله
ضربت علیهم الذلة والمسکنة دیدم اینجا هم بخواری وذلت حاضر است
باری جلو آن میز بقطار شاید پانزده قطار میشد هر قطاری سی نفر از

مذاهب مختلفه تمام روی کرسی نشسته بودند خلاصه (اول رسم مباحثه
این مجالس را عرض نمایم) هر شبی سخن از مطلبی میگویند یک شب یا شبی
کلام در عصمت است شبی کلام در عفو است شبی در عقوبت شبی در
وحدت شبی در صفات حقتعالی وهکذا آن شب کلام در معرفت
انبیاء علیهم السلام بود عالم هندو جوان بود بسن بیست و پنج سال تخمیناً
از روی کرسی برخاست بقدر سه ربع ساعت نطق کرد سایرین همه
آرام ابداً نفس از کسی بر نمی آمد آن علماء دیگر هم گوش میدادند پس از فراغت
بر کرسی خود نشست مردم با یکدیگر سخن میگفتند بطور نجوی و سرگوشی اگرچه پاره
از سخنانش را میفهمیدم ولی باز پرسیدم از مترجم چه میگفت تفصیلی بیان
کرد که از حقیقت دین هنود گفتگو نمود و از اینکه مردم بزرگان این مذهب
را نشناختند و بجهالت مردند و ادلّه‌های که آورده بود بر حقیت فرشتهٔ
بزرگی که معرفت او را هنود واجب دانند (علی الجمله) آنوقت شخص

عیسوی

عیسوی برخاست بنا کرد بتکلم کردن باز تمام گوش میدادند و در میان
تکلمش هیچکس سخنی نمیگفت اینهم از معرفت حضرت مسیح نطق میکرد
و میگفت مردم او را نشناختند و گمراه شدند و مذمتی از یهود میکرد
پس از فراغ بر کرسی نشست دو سه دقیقه دیگر شیخ مسلمان از کرسی
برخاست چون بسیار پیر بود زبانش درست مفهوم نمیشد اگرچه بهندی
تکلم میکرد ولی گمانم هندی ها هم درست مفهومشان نمیشد اینهم که
فارغ شد و نشست بمترجم گفتم خوب بود که اینها فارسی یا عربی میگفتند
سخنی من هم با یشان میگفتم گفت (ای) این شخص نصاری فارسی خوب
میداند و من هم آشناست گفتم پس از انقضاء مجلس او را بطلب چون
مجلس بهم خورد او را پیش خوانده با او سخنی از من گفت توجه بمن نمود
دستی داد و دستی گرفت باو گفتم شما در مسئله معرفت مسیح چه گفتگو کردید
و از یهود چه میفرمودید نحی سخن گفت بعد گفتم شما چرا از یهود تکذیب

میکنید چه خلاف از انها سر زده گفت خلافی از این بزرگتر است
که معرفت حضرت مسیح پیدا نکردند و مقام او را نیافتند بلا تأمل گفتم
مثل اینکه شماها معرفت حضرت محمد ص را پیدا نکردید و مقام او را نیافتید
گفت بچه دلیل گفتم بهمان دلیل که شما درباره یهود میگوئید ساکت شد
برخاست و رفت

(سؤال) کارخانه جات در بمبئی چه قدر است

(جواب) کارخانه از کلی تا جزئی بیحد و حساب است مثل کارخانهٔ
چلواری بافی مخمل و زری بافی و آهنگری و ریسمان تابی ظرف سازی
کاغذ سازی اما در پونه که یکصد و نوزده میل است تا بمبئی و ریل شش
ساعت و چهار ساعت و سه ساعت بتفاوت میرود در انجا
کاغذ را بسیار خوب میسازند و انجا هوای بسیار لطیفی دارد و باغی که
بی اغراق تالی بهشت (باری) که مذکور شد در بمبئی نیز کارخانه چراغ برق سازی

وگاز و غیره و غیره و غیره تمام کارخانها بخار است و شش یا هفت
کارخانه را که آتشی کار میکرده دیدم از همه بهتر و غریب تر چلواری بافی ست
(ای خاطرم آمد) وقتی بسیار طفل بودم بدامان جده ام نشسته میخواست
مرا مشغول بدارد میگفت فرنگیها پنبه را میریزند در صندوق چرخی
را حرکت میدهند از صندوق دیگر چلواری تای کرده بیرون میآید
وقتی این کارخانه را دیدم فوراً حرف چهل سال قبل بخاطرم آمد گفتم
سبحان الله همان است که شنیده بودم چون جناب آقا غلامحسین لاری
تاجر که در کار صاحب این کارخانه است درحقیقت مختار و حکم روا
از ورود بنده به بمبئی تا کنون نهایت لطف را دارد (آخر از خاک
پاک فارس است از ماست که با ماست) سفارش نامهٔ فرستاد
تمام گوشه و کنار را نمودند و مرا سیر دادند برای بصیرت دیگر دوستان
شما عرضه میدارم والا خود شما در فرنگستان دیده اید نخست از منشا

ومنبع این کارخانه عرض میکنم و مختصر مینویسم بطوری که طول کلام ندهم
اما کسی گمان نکند باین سهلی است که بنده نگاشته ام هزار کرور بوزن
اسباب و آلات در کار است که از آنها فیلسوفان و دانشمند مبهوت
و گیج میشوند (بهرحال) در کارخانه جائی است کوره مانند که با ذغال
سنگ آتش میکنند و دیگی دارد که آب در آن است چون بجوش آید
بنای غلیان را میگذارد چند میل در آن آب است از بخار بحرکت
می ایند از حرکت آنها چرخهای دیگر بحرکت می آیند همچنین چرخی از
چرخی متحرک میشود تا میرسد بیک چرخ بسیار بزرگی که شاید تقریباً هشت
ذرع محیط آن است که همه چرخها آن یک چرخ را بگردش می آورند و
چند رشتهٔ پهن بدور این چرخ بزرگ است که سر آنها از این طبقهٔ عمارت
بدر رفته بطبقهٔ بالا ناپدید است (تا بعد بمطلب برسیم) از این طبقه رفتیم
بالا در اینجا فقط میلهای فراوان و چرخهای کلان که سر آنها باین دیوار

و بآن دیوار نصب شده آن رشتهٔ پهنی که پیش از این گفتیم بدور
چرخ بزرگ طبقهٔ اول است در این طبقه افتاده بگردن میلی که قوی ترین
همهٔ میلهاست و چون این میل بگردش در میآید همهٔ میلها میگردند
و بگردن هر کدام از آن میلها رشته ایست که بگردش میلها رشته‌ها
نیز گردان میشوند و سر آن رشته‌ها بتفرقه و تشتت از این طبقهٔ عمارت
بیرون رفته اند (تا بعد برسیم) از این طبقه بطبقهٔ دیگر رفتیم جائی است
که پنبه را بار بار می آورند و میریزند در محوطهٔ قطی مانند بحرکت چرخها
پنبه اسکرو میشود پنبهٔ پاک شده از طرف دیگر بیرون میریزد و از آنجا
میرود در قطی دیگر زده میشود و بیرون میآید و فرو میریزد در لوله
وسیعی حق گواه است که این پنبه که از دهن قطی بیرون میآید و در
لوله میریزد بعین مثل آبی که از جوئی بدهن شتر گلوئی بریزد باین طور پنبه را
نرم و لطیف کرده در این طبقه تمام همین کار است و مخفی نیست که

حرکات چرخهای این عمل تسویه و تلطیف پنبه در این طبقه از یک رشته ایست
که از طبقه دویمن برآمده است باز رفتیم بطبقهٔ دیگر انجا پنبه های مذکور
ریسیده میشوند در اینجا هم حرکات چرخها از گردش دیگر رشته ایست
که در طبقهٔ دوم بود باز رفتیم بطبقه دیگر انجا نخها مرغف میکردند و بدور
رول پیچیده میشوند (رول لوله کلفتی است) گردش این چرخها ایضاً
بواسطهٔ رشتهٔ دیگر است که در طبقهٔ دوم بود باز بطبقهٔ دیگر رفتیم
در انجا چلواری بافته میشد این حرکات نیز بواسطهٔ دیگر رشته ایست
که در طبقهٔ دویمن بود باز بطبقهٔ دیگر رفتیم انجا حوضها بود در آنها لعاب نشاسته
نشاسته مانند بحرکات چرخهای بسیار در حوضها ان لعاب بهم خورده
میشد و صاف میشد و همین طور که چلواری بدور رول پیچیده آش
میشد و میگذشت باز پیچیده برولی دیگر که از آتش گرم بود انجا خشک
میشد باز بمدد چرخهای دیگر ته میشد می افتاد بکنار این حرکات ایضاً بواسطه

رشته دیگر است که در طبقهٔ دویمن بود ایضاً و انجا کسی ایستاده روی
طاقه چلواری را انگ میکند و در این طبقات مذکوره پای هر دستگاهی
یک نفر بیشتر نیست که مواظب چرخهاست و الا اگر مقصود ذکر تواطبت
نبود انها را هم لازم نداشت و بنده خیلی مختصر نوشتم و الا دقایق و
علل و اسباب جزئیات آنرا فهمیده و دانستم (خوب که یادم آمد)
از برای آمد و شد عمله جات از طبقات مذکوره اگرچه پله دارد ولی
محض سهولت جائی است مربع طولانی (طولش از ثری تا ثریا)
چیزی مثل کفه ترازو ساخته اند چهار سوی ان بزنجیر بسته شده متصل از
بالا بزیر و از زیر ببالا می آید و میرود اهالی ان طبقات روی ان
می ایستند فرود می آیند یا صعود میکنند هر کس هر جا یعنی بهر طبقه که
بخواهد برود هنگام صعود چون محاذی ان طبقه رسید از ان کفه خارج
میشود بجای خود میرود در هنگام هبوط بهمچنین آمد و شد این کفه هم بواسطه

همان دستگاه بخار است فقیر راهم دران کفه سنجیدند نمیدانم چه دیدند

(خلاصهٔ کلام) از تقریرات بنده دو چیز فهمیده شد یکی اینکه دانستید

تمام حرکات وسکنات چرخهای هر دستگاهی منوط بگردش رشته

ایست که منتهی میشود بطبقهٔ دوم وتمام حرکات وسکنات رشتهای

طبقهٔ دوم منوط برشته ایست که منتهی میشود بطبقهٔ اوّل که بدور چرخ

کلان بسیار بزرگ است وحرکت چرخ کلان مربوط بچرخهای کوچک

وحرکات چرخهای کوچک بسته بحرکت میلهای درآب وحرکت

میلهای درآب بواسطهٔ بخار وحدوث بخار بجهة آتش اگر ملتفت شده

ترتیب قضیهٔ منطقیه دادم ونتیجه گرفتم

تفصیل کارخانهٔ زری ومخمل بافی ده برابر این است که گفتم وتماشای

آن صد چندان اکنون که مشغول تحریرم چشمم بنای تیرگی را گذارد

شرح این کارخانه طلب شما بعد عرض میکنم الحال سخنی از چشم خود میگویم

مطلع هستید چهار سال است گرفتار خیلا چشم هستم هر کسی چیزی یافت

هر جرّاحی استنباطی نمود یکی گفت نزول آب است دیگر گفت

طبقهٔ زجاجیه خراب تا کارم کشید باینجا چون سؤالی دیگر فرموده اید

از دکترها همان جواب شما شرح حال من خواهد بود

(سؤال) دکترهای بمبئی چه طورند در حذاقت بقدر دکترهای فرنگستان

علم دارند وتشریح در بمبئی میکنند یا خیر

(جواب) دکترهای بسیار خوب هست مخصوص در جائی که انرا (ایاستپتال)

میگویند حکیم بزرگی است بسیار دانشمند چند نفر شاگرد دارد که هر کدام

برابری میکنند با دکترهائی که بایران می آیند درهمین اسپیتال اکثر

آدم تشریح میکنند یعنی هر کس که مریض میشود در اینجا میآید مجّانی اورا

دوا میدهند (این مریضخانه خیراتی است) متوجه میشوند واگر بمیرد

وصاحبی نداشته باشد برای اینکه بفهمند چه مرضی داشته بیچاره را قطعه

میکنند دکترهای هندو و پارسی نیز بسیار است انها هم حذاقت دارند
ولی مشهور دکتر بزرگ اسپیتال است که مذکور شد دو نفر از دوستان
تازه که در بمبئی یافتم یکی انگلیسی دان دیگر هندی حرف زن مرا بردند
در اسپیتال بحکیم بزرگ درست حالی کردند چشم مرا دیده چیزی نوشت
بدستم داده حواله بدکتری پارسی کرد که باهم سه قدم فاصله داشتند این دکتر هم
دید چیزی نوشت حواله داد بدکتر دیگر که هندو بود آنهم در همان محکمه بدو
قدم فاصله ایستاده بود پس از ملاحظه عینکی بدون شیشه بچشم گذارد از خارج
شیشه بر آن نهاده گفت صفحه که محاذی تو بر دیوار آویخته بخوان خطر وی
ان صفحه را درست ندیدم آن صفحه مقوائی است که بروی سطری بسیار
جلی بانگلیسی نوشته اند سطری دیگر زیر آن ریزه تر همچنین تا ده سطر و سطر بسطر
خفی تر میشود تا مثل خط غبار شیشه را عوض کرد یک سطر از آن را
خواندم دیگر ندیدم باز شیشه را عوض کرد تا شش هفت سطر را خواندم

ولی چون بلندی میخواندم دانست سوادم در انگلیسی کور است گفت
اِسپل بگو گفتم مثلاً دی ای آر ای جی اچ اِ زد اَی آر اِ
اِن بهمین و تیره باری انقدر عینک عوض کرد تا سطرهای خفی را هم دیدم
و خواندم و هر عینکی را که عوض میکرد چیزی بر کاغذ یادداشت مینمود پس از
فراغ آن کاغذ را داد بردم نزد حکیم بزرگ اوّل او دیده باز چیزی نوشت
برگردانیدم نزد دکتر هندو انوقت حواله داد بافیسی که عینکی بفلان درجه
بگیرم و گفت علاج شما همین است از انجا مراجعت نموده آمدم منزل
درانجا مطلبی دستگیرم شد که این دکترها معالجه را نیکو کرده اند بر وفق
صواب اما تقلبی در کار نموده اند و این را همیشه دارند که با انکس که
عینک فروش است بست بند نموده اند که هر مشتری بفرستند
عینک را بقیمت گزاف بدهد و از ان وجه دکترها بهره ببرند از این کار
بدم آمد و گفتم شاید کسانی که این حال را دارند در معالجه هم سهل

انکار باشند

شعر از کمال [illegible]
میرزا [illegible] تخلص
[illegible]

پس شرح این ماجرا را بردم نزد سرکار شت خداینده صاحب
که با من از قدیم غایبانه یکنوع محبت و دوستی داشت در مبیئی
بمحض ملاقات نهایت لطف که شیوه مرضیه و نتیجه عالم انسانیت
اوست نمود بطوری که مرا شرمسار کرد کتابها بهدیه برایم فرستاد
واکر نفرستاده بود صفات حسنه او را بیان میکردم و او را اول
انسان این معموره میخواندم ولی شاید بعضی کمان کنند تملق
میکویم لهذا میکذرم و میکویم اطال الله عمره و عزه باری فرمود دکتری
در اینجا هست که بجز معالجه چشم هیچ کاری ندارد سالها در فرنکستان
کار کرده با من دوست مهربان است تو را نزد او خواهم برد این بگفت
از جای برخاست باتفاق بمسافتی بعیده رفتیم ملاقات شد مردی
خلیق خوشحال خوش منظر پارسی کمی هم میدانست چشم را دیده انچه بنا بقا

در اسپیتال مذکور ذکر شد با متحاناتی که مرقوم آمد بدون کم و زیاد امتحان
کرد پس از فراغ مرا برد در اطاقی تاریک چراغ لامپ روشن نمود
با ذره بین درست چشم را بدقت ملاحظه کرد (وقتی در ایران یعنی در
شیراز جناب میرزا زین العابدین دکتر هم با چراغ دیده بود) خلاصه
پس از فراغ انکار نمود مرضی را که وقتی یکی از دکترها در شیراز میکفت
و اعتقاد داشت ولی موافق بود سخنش با انچه جناب نقیب الممالک
و جناب مسیح الدوله ادام الله بقائهما در شیراز فرمودند

خوشتر آن باشد که نام دلبران ... کفته آید در حدیث دیکران

اینجا حسن مرحمتهای این دو بزرکوار بخاطرم آمد از ذکر نام مبارکشان نکذشتم
باری دکتر مذکور دو علت در چشم دید یکی ضعف که بواسطه تحریر زیاد و
کارهای دقیق چندین ساله عارض شده یکی دیکر نقص و شکستی در طبقه
زجاجیه که مورث آمدن رشته های مرواریدی و حبابهای شفاف بنظر و

پیش چشمم کردیده وعلت این هم همان زحمات فوق العاده است واینکه
نزول آب باشد معلومش نبود بهرحال نسخه نوشت که شیشه دوائی
از هر دواخانه که خود بخواهم بگیرم نامش بانکلیسی اینست (تریفولیم
کامپاوند)

Trifolium Compound.

شیشه ایست نه چندان بزرک نه کوچک چهار انچ طول دارد دو انچ
قطر سیالی قرمز رنک در آن است بوی رازیانج ازان استشمام میشود
روزی سه مرتبه هر مرتبه بمقدار قاشق چای خوری در یک فنجان آب ریخته
بخورم انگاه عینک طلائی راکه مکرر دیده بود دید و کار چین بود پست تومان
خریده بودم دیده فرمود این بقیمه اگرچه گران است ولی برای چشم تو
بمفت نمی ارزد نوشت عینکی را بدرجه معینی حواله بجائی دیکر اکنون هم
دوارا گرفته میخورم وهم عینک را خریده میزنم ونام دوارا واین مداوا را
نوشتم که شاید دیکری راکه مبتلا باین مرض باشد بمداومت آن سود دهد

این هفته

این قصه هم پربد نیست امروز ظریفی که ایرانی است طبع شعرهم دارد آمد بدیدنی
بنده کفت آخر معلوم شد که چشم شما چه علت داشته کفتم آری علتش را خودم
بهتر میدانم دست و پا را جمع کرد سرش را پیش آورد کفت بفرمائید کفتم به نثر بکویم
یا نظم خیلی خندید کفت نظم نظم این غزل راکه از طبع فضولم سرزده بود خواندم

(این است)

از بس نگاه زلف بتان بود کار چشم ... آشفته حال کشت و سیه روز کار چشم
عکسی بجا بست از خط مشکین دلبران ... این تیرکی که بینی و خوانی غبار چشم
از بس خیال قامت خوبان نموده ام ... زان سروهاست سایه در این جویبار چشم
معشوق دید چشم و دل افتاد در پیش ... یک روز کار حال دل این بود و کار چشم
از چشم جور بر دل و از دل بمن رسید ... من خوار و زار دل شده دل خوار و زار چشم
این چشم دارد از لب میکون بسر خمار ... هم نشکند مگر لب میکون خمار چشم
در این بهار لحظه از سیر بوستان ... نشکفت خاطرم که خزان شد بهار چشم

نساج وار مردمک دیدگان من
گسترده اند کار که از پود و تار چشم

یا جا نموده است در این خانه عنکبوت
بس تارها تنیده بسقف و جدار چشم

نور از وفا نکرد و نگردید غمگسار
ظلمت صفا نمود که شد غمگسار چشم

دریای بیکنار شد و من در آن غریق
این چشمه ها گشته روان از کنار چشم

فرصت ببست دیده ز خوبان باضطرار
کاندر کفش نبود کهی اختیار چشم

کجا بودیم آمدیم بکجا مطلب ما در مسئله دکتری و دکترهای بمبئی بود قدری دیگر میخواهم از این دکترها بیان کنم و یک دو سؤال دیگر سرکار باقی است بعد همه را عرض مینمایم

بسمه تبارک و تعالی چند روز تاخیر در تحریر این اوراق افتاد بلحاظ تیرگی چشم که قبل از این عرض شد و عرض نمودم که از کارخانه زری و مخمل بافی شرحی مینویسم در این کارخانه فقط ابریشم میبافند دانشمندان که آنرا به بینند بچشم بصیرت

میدانند

میدانند که علم چیست و درجهٔ آن تا بچه اندازه است دستگاه و آتشخانه و چرخها و الات و اسباب آن بهمان طور است که در کارخانه چلواری بافی عرض شد پیله ابریشم را میریزند در دیگ کلان و آب و اجزائی میجوشانند سفید میشود در جعبه ریخته میشود از زیر چندین چرخ اسکرو مانند میگذرد و انقدر لطیف میشود که شخص گمان میکند آب صافی زلال از دهان لوله ها ریزش مینماید بعد نخ میشود بدور چرخه ها پیچیده میشود پس مردف بدور رو پیچان شده برای بافته شدن از غرایب این کارخانه یکی اینست که پس از رشته و نخ شدن ابریشم چراغهای الکلی بردیف روشن کرده اند هر نخی از میان شعله چراغ عبور میکند برای اینکه پرز و کرکی که داشته باشد بسوزد و صاف شود ولی از شدت سرعتی که نخ میگذرد نمیسوزد فقط همان کرکها میسوزند دیگر از غرایب هر کس هر قسم پارچه بخواهد بهر شکلی و بهر رنگی (گل و برگ و شاخه و نحوها) نقشه میدهد مقواهای کلفت را بمقتضای خواهش شخص از

روی علم سوراخ میکنند (این هم دستگاهی دارد) نخهای ماکورا طوری
در آنها میدوانند که هنگام حرکات چرخها و حین بافته شدن گل و برگ یا
اشکال دلخواه بظهور میرسد این کارخانه را خوب بدقت دیدم خیلی دقایق
را فهمیدم در اثنار سیر چوب بسیار بلندی که برای پیچیدن ابریشم بر دیف دو
چرخه ها بود دیدم حرکت میکرد بدون واسطهٔ چرخ و بخار مایهٔ حیرت شد بسیار
پافشردم و از اجزای کارخانه سؤال کردم تا یافتم مطلب را

بالجمله بیش از این نمیدانم چه عرض کنم که شخص از مشاهده این علوم دیوانه میشود
و این کارخانه را که دیدم بتوسط جناب مستطاب دانشمند یگانه خرد پژوه
فرزانه آقا محمد حسین صاحب تاجر دهدشتی بود که حضرتش جامع کمالات صوری
و معنوی است چندین زبان را تحصیل فرموده و بسیار از علوم جدید را فرا گرفته
بدین بنده اش لطفی شایان و مرحمتی بی پایان است

از ضرابخانه سؤال نفرموده بودید در انجا کسی را راه نمیدهند جز اینکه اذن

از گورنر بگیرند در این کارخانه جائی است که طلا یا نقره گداخته میشود و از انجا
بکوره آمده که آب میشود آب شده اش از بلندی متصل بزیر میریزد مانند سیلی
که از بالای کوه بدامن ریخته شود و از انجا روان شده بجائی که شمش میکردد
و سکه میشود پس از دهان لوله مثل قطرات باران میریزد و میرود در جائی
بواسطهٔ الات و اسباب وزن میشود صحیح الوزن بطرفی ریخته میشود انکه
فی الجمله از وزن زیاده شده بطرفی دیگر و انکه از وزن کسر نموده بسمتی دیگر
شرح این دستگاه اینجا نکفتنی است انشاءالله تفصیلی علیحده در وضع این کارخانه
مشروحاً عرضه میدارم و دقایقش را مینگارم و میفرستم حیف است
بدین اختصار بگذاریم و بگذریم

(سؤال) در آب نمودن آهن اگر بشود علمش را بیاموزید بسیار خوب
است سوغاتی است برای ایران مدتهاست در این فکر هستم که چرا
آهنگران ما در این کار اقدام ننموده اند

(جواب) سرکارخان در این آخر عمر بقول مشهور مرا واداشتید به آهنگری
باامتثال امر عالی درین خطر رفته تحقیقات لازمه بعمل آوردم مخصوص از شخصی
که از اجزاو کارخانهٔ انجنیر است (آهنگری) همچنین از کتابی که در این
فن بوده علمی حاصل نمودم بمعاونت جناب مستطاب جناب حاج
سید موسای نجفی المولد وبمبئی الموطن که جنابش جامع کمالات است و
بسیاری از صاحبان انگلیس از بیان بدیعش صاحب معانی شده اند
(خلاصه) آهن آب کردن هم مشکل است هم آسان جز آتش تند
چیزی نمیخواهد اولاً این عمل باید در جائی باشد که زمینش نمناک
و هوایش مرطوبی نباشد که هنگام گداختن آتش رطوبت زمین و هوا
از درجهٔ حرارت آتش نکاهد در ایران باصفهان و یزد و نحو هما و بشیراز هم
نشاید این عمل ممکن باشد و در بمبئی جائی که وجود دو علت مذکور ثابت
آهن را آب میکنند همچنین در دیگر جائی از هندوستان که آن دو علت فقدان دارد

نیز کارخانه آهن آب کنی ساخته اند باری بوتهٔ بسیار بزرگ میخواهد طوری
در زمین قرار دهند که اطرافش از زغال سنگ انباشته باشد ثانیاً
باید درجهٔ حرارت آتش را بدانند چو که درجات حرارت آتش هزارها ست
هر فلزی بدرجهٔ آب میشود (مثلاً) مس در آتشی که حرارتش بسی و دو (۳۲) درجه
برسد کم کم نرم میشود کم کم طاقت میگردد چون بدویست و پنجاه (۲۵۰) درجه رسید
مثل آب روان میشود اما آهن خیلی سخت است چون دو هزار و هفتصد (۲۷۰۰)
درجه حرارت آتش دید چنان نرم میشود که دو قطعهٔ آن را میتوان باهم
ملصق کرد و درهم فرو برد (بالآخره) چون حرارت به پنجهزار (۵۰۰۰) درجه رسید
آب میشود و روان میگردد (این را هم باید دانست) که چون هفتصد (۷۵۲)
و پنجاه و دو درجه حرارت در شب بآهن رسد مثل خون سرخ مینماید ولی در
روز چون هشتصد و پنجاه (۸۵۰) درجه حرارت دید بطوری که در شب بدرجهٔ مذکور
سرخ میشود سرخ نمینماید (مقصود از این چیست) مقصود اینکه قریب

سرخی آهن را نباید خورد و برای آب شدنش باید بدرجهٔ حرارت بیفزایند
و این عمل جز بزغال سنگ میسر نیست (بدانکه) یکمن زغال سنگ
حرارتش مقابل است با هفده من آتش هیزم و برای افروخته شدن
زغال سنگ هر مثقالی از آن یکصد و پنجاه مثقال هوای صاف میخواهد
و اگر با آلت دم باشد هر مثقالی بیست و پنج مثقال نفخه لازم دارد
(بهر حال) در آب کردن آهن باید بر درجهٔ حرارت آتش افزود اینکه
در ایران ما میگویند آهن آب نمیشود بواسطه این است که نه با زغال سنگ
کار میکنند و نه حرارت را بدرجهٔ پنجهزار (۵۰۰۰) میرسانند و من خیال دارم
در این صنعت بعدها رساله بنویسم برای ابناء وطن خودم ان شاء الله
آب کردن آهن ببینند تا چه درجه است دو روز قبل بهمراهی جناب
حقایق انتساب دوست قدیمی و مشفق صمیمی آقا میرزا محمود تاجر دهدشتی که
واقعاً یک جهان محبت است و یک عالم فتوت و در بمبئی تشریف دارند

رفتم (بسائین) یکی از توابع بمبئی است قریب بانجاپلی است که بر روی
دریا بسته اند (پل بسائین معروف است) متجاوز از شصت دهنه طاق
دارد جدار انرا از ستونهای آهنی بسیار قوی برپا داشته اند
و روی آنرا میلهای آهن بطرزی خوب و شکلی مرغوب پوشانیده اند
ریل کشیده کاری از روی ان پل میرود مقصود ستونهای آن
پل است که همه را آهن آب کرده ریخته اند از این پلها در هندوستان
بسیار است که مجال ذکرش نیست

(سؤال) اداره روزنامجات چه وضع و چند است

(جواب) بسیار اداره برای طبع و نشر روزنامه تشکیل داده اند
برخی را سیر کردم در کارخانه چرخها و اسباب و آلات است که
ببخار حرکت میکنند مثل اینکه برگ از درخت بریزد کاغذ از چرخها
فرو ریخته و خود ته میشود و بکنار میرود دسته میشود برای اخبار

هر روزی بهر زبانی روزنامه بطبع میرسد ولی بانگلیسی یکی روزنامهٔ
تیمس است یکی دیگر آدوکت (تیمس) روزنامه اش هر
صبح بیرون می آید و بمردم میرساند (ادوکت) عصر بیرون آمده
انتشار میدهد مطالبی که منافی دولت نباشد و نفعی عاید اداره باشد
کسی بدهد بطبع میرسانند و انکه انتفاعی نداشته باشد مقداری از
مطلب را مبلغی معین گرفته بطبع میرسانند (باز بشرط عدم تنافی)
از سؤالات سرکار یکدو بیشتر باقی نیست که باید معلوم کنم انشاالله
پس از اطلاع عرض خواهد شد

در این هفته میخواهم بروم (فری مسن) فراموش خانه اگر خدا یتعالی
بخواهد شاید از انجا هم چیزی نوشتم سابق براین دویست روپیه
میگرفتند شخص را داخل مینمودند حال ارزان ترشده یکصد و پنجاه
روپیه میگیرند یکی از دوستان واقعی میل کرده از روی فتوت آن

وجه را (در حقیقت ضرر را) متحمل شود مرا برده سیر دهد و خودش
رفته است نام اورا در اینجا نوشته بودم از در داخل شد از دیدن
نام خود متغیر گردید فرمود نامی از این گمنام مبر لهذا حک نموده
نگاشتم والسلام

پیش از اینها مردم مغرضی کتابی در باب فری مسن نوشته بطبع
رسانیده بود و اشکال عجیب و غریب (دیو و عفریت و جن) کشیده
مذکور داشته بود که در انجا این اشکال را بنظر شخص جلوه میدهند
و برخی مهملات بهم بافته انتشار داده بود اصلاً این مطالب
حقیقی ندارد و بعضی که گویند رفتن در انجا موجب بیدینی ولا مذهبی
است از روی بصیرت نگفته اند مردمانی که فری مسن رفته اند
می بینم بورع و زهد و دیانت و اما نتشان افزوده جز طریق محبت
و مودت به بنی نوع خود رفتار ندارند و احدی را نیازارند و زیردستان را

دستگیری مینمایند   ازبرای این تشکیل سی و سه (۳۳) درجه است
تا نه (۹) درجهٔ آن در بمبئی برقرار است زیاده ازاین در لندن و پاریس
ترتیب داده شده که در بمبئی میسر نبوده و اسبابش ناموجود هر درجه را نامی
است مخصوص   درجهٔ اوّل را (اِنْتِرِدْ اَپْرِنْتِیس) نامند
یعنی دخول شاگرد بر استاد   درجهٔ دوم را (فِلُو گْرافْ) گویند
یعنی رفقای هنرمند   درجهٔ سیم را (مِسْتِر مِسِن) خوانند
یعنی معمار یا مهندس و این هر سه درجه را الاج مینمایند   وششم درجه
دیگر را چپتر میخوانند   و فِری مِسِن که نام تمام این اداره است
معنیش مهندس یا معمار آزاد است   و بنای این کار در زمان بنای
بیت المقدس شده و آنچه معلوم میشود معمار بیت المقدس هم این جماعت
را برای همین مقصودی که حالا دارند بنا نهاده بوده   در همین تحریر یعنی
نگارش تا اینجا که رسید خبرهای موحشانه از شیراز آمد یعنی سرایت

مرض وبا را در آن سرزمین و نواحی آن بلکه در بسیاری از ایران نوشته اند
در شیراز از قرار مرقوم در عرض پانزده روز قریب دوازده هزار
یا بیشتر باختلاف نوشتجات از مردم تلف شده اند از کسان من هم مبتلا
شده درگذشته اند از جمله مادرم بوده انا لله و انا الیه راجعون امید
دارم شما و کسان شما آسیبی نرسیده باشد واقعاً نمیدانم بر شما چه
گذشته خداوند رئوف ترحم فرماید   دیگر من هم حواسی ندارم که چیز بنویسم
کتاب اشکال المیزان و غیره را که بطبع رسانیده ام بعض از زحمات حمل و نقل آنرا
بدوست امین صدیق شت خدابنده اشراقی که سابقاً نامش برده شده واگذار
مینمایم و پاره از زحمات دیگرم را بجناب مستطاب مقتدی الاطباء و مفخر الاشراف
آقا محمد تقی صاحب تاجر افشار را دام الله بقائه که حضرتش مجمع رجال است و
و مرجع ارباب حال و بابنده اش مرحمتی بکمال محول میکنم برای سرکشی بکارهای
لازمه خود بشیراز می آیم عاقبت سرکار چون نام مبارک محمود باد

حرره الاقل الاحقر فرصت الحسینی الشیرازی سنه ۱۳۲۲